

عقایدی که دین وهابی مطرح می‌کند، هیچ ارتباطی به اسلام ندارد؛ چراکه دین وهابی مبتنی بر پرستش هبل آسمانی و بت آسمانی است! بدین معنی که دین وهابی در گام نخست از اسلام جداست...؛ یعنی آنها خدایی دارند و ما خدایی دیگر!... فریب خوردگان این دین را به توبه و اعتراف به خدای اسلام که از بت پرستی منزّه است دعوت می‌کنم.

سید احمد الحسن، مصاحبه صوتی، تاریخ ۵ تیر ۱۳۹۴.

بررسی تطبیقی حدیث رسول خدا ﷺ درباره پرچم‌های سیاه خراسان

آیا تغییرات ژنتیکی می‌توانند به سمت سازگاری گرایش داشته باشند؟

آوارگان پاک سرشت

گفت‌وگوی داستانی، فصل دوم
«تسلی‌دهنده» | قسمت اول

راه حل در خانه شماسست | قسمت دوم

نعمت یا بلای جان!



سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده اند و نیز فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.
۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده اند.
۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان آورندگان است.»



فهرست



آوارگان پاک سرشت..... ۳

آیا تغییرات ژنتیکی می‌توانند به سمت سازگاری گرایش داشته باشند؟..... ۲۰

بررسی تطبیقی حدیث رسول خدا (ص) دربارهٔ پرچم‌های سیاه خراسان..... ۳۵

گفت‌وگوی داستانی، فصل دوم «تسلی‌دهنده»..... ۴۰

المنقذ، روایت‌های انتخاب‌شده سلسله مقالات تربیت فرزند..... ۴۵

فرازهایی از خطبه‌های نماز جمعه..... ۴۹

نشریه زمان ظهور

شماره ۲۰۸، جمعه ۱۴۰۴/۰۴/۲۰،
۱۵ محرم ۱۴۴۷، ۱۱ ژوئیه ۲۰۲۵
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه‌های ارتباطی:
WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO



هرگونه برداشت از نشریه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات سازنده شما عزیزان است.





آوارگان پاک سرشت

به قلم نورا صلح طلب

مقدمه

داستان شهر ما داستان مردمانی است که در شهری عجیب و حباب گونه کروی شکل، گیر افتاده بودند و در آنجا زندگی می کردند. زندگی در آن شهر، شرایط سختی را برای مردم به وجود آورده بود و مردم متوجه قانونی پنهان شدند؛ بدین صورت که هرچه بر روی مجموعه ای از اخلاقیات پا می گذاشتند، شرایط زندگی برایشان ایدئال تر پیش می رفت و آهسته آهسته، برای به دست آوردن شرایط بهتر، هر روز صبح نقابی از جنس دورویی و نفاق بر چهره می زدند و نقش بازی می کردند.





مردم برای این که زندگی برایشان بهتر پیش رود، به دروغ رو آوردند و به چاپلوسی و چرب‌زبانی مشغول شدند. برای یکدیگر نقش بازی کردند و زندگی‌شان طوری پیش رفت که هرکس ویژگی‌های انسانی را بیشتر لگدمال می‌کرد، شرایط زندگی‌اش مساعدتر بود و بر دیگران سروری و بزرگی می‌یافت.

با این وجود، مردمی نیز در این شرایط بودند که این موقعیت را نمی‌پسندیدند، زیرا احساس می‌کردند گمشده‌ای دارند و زندگی‌شان روح خود را از دست داده است.

مردم می‌فهمیدند که این ویژگی‌های غیراخلاقی، روحشان را آزرده می‌کند و زندگی را برایشان پیچیده‌تر و عجیب‌تر می‌سازد و کم‌کم چیزی از شرایط به وجود آمده را در نمی‌یافتند و به ستوه آمده بودند. اما در این هیاهوی دنیای حباب‌گونه، گم‌شده بودند.





آنها در کتاب‌ها و گفته‌های پیشینیان خود
خوانده و شنیده بودند که وقتی جهان در
پرده سیاه ظلمت فرو رود و غم بزرگی بر
قلب‌ها بنشیند، منتظر منجی باشید؛ مردی از
جنس آسمان خواهد آمد و قلب‌ها را تسلی
خواهد داد. آنها آرزوی آمدن منجی را داشتند
و حتی به خاطر شرایط به وجود آمده، ظهور
منجی را به یکدیگر مژده می‌دادند؛ شخصی
که بیاید و برایشان جهانی سرشار از آرامش،
امید، عدالت و انسانیت به ارمغان آورد.
آرزویشان تنها نجات بود، زیرا شرایط
روز به روز سخت‌تر می‌شد و کسانی که
انسانیت را زیر پا می‌گذاشتند، قدرت
می‌گرفتند و دیگران برای به دست آوردن
لقمه نانی، باید شبانه‌روز تلاش می‌کردند.



خود گردانده و به جای خداوند، آن را مخاطب عبادت‌های خود قرار داده‌اید.»
مردم عصبانی شدند و گفتند: «از ما دور شو که تو را جز دیوانه‌ای نمی‌بینیم. شاید اجنه تو را طلسم کرده‌اند. شاید می‌خواهی بر ما سروری پیدا کنی؟ زهی خیال باطل... ما خودمان از تو آگاه‌تریم!»

در یکی از روزها، مردی ناشناس نزدشان آمد و به آنها گفت: «شما در این حباب گیر افتاده‌اید. خارج از این جهان، جهانی ابدی وجود دارد. شما از آنجا آمده‌اید و این، فریب شیطان است که شما را این‌گونه به دام انداخته است.»
مردم گفتند: «معنای سخن تو را نمی‌فهمیم.»
مرد ناشناس گفت: «خواهید فهمید، اگر خواهان فهمیدن باشید.»

مرد به آنها گفت: «اگر خواهان رهایی از این شرایط هستید، دست مرا بگیرید تا به یاری هم از این حباب خلاص شویم. اما رهایی از این حباب، کار دشواری به نظر می‌رسد و همه باید دست به دست هم دهیم و اتحاد داشته باشیم و فقط به حرف من گوش دهید.»
سکوتی فضا را فرا گرفت. ناگهان تمام مردم شهر با صدای بلند خندیدند و مرد ناشناس را به تمسخر گرفتند.

گفتند: «ما تو را نمی‌شناسیم. چطور به تو اعتماد کنیم؟»

گفت: «مرا خواهید شناخت؛ حتی بهتر از خودتان. فقط کافی است از این حباب دل بکنید.»

گفتند: «تو نزد ما دیوانه هستی، زیرا در خانه و زندگی تو تجهیزاتی نمی‌بینیم. حتی لباس‌هایت نیز شبیه اشراف‌زادگان نیست.»

گفت: «برای رهایی، نیاز به تجهیزات دنیای شما نیست. آن‌چه نیاز است، بسی والاتر از اسباب دنیاست.»

گفتند: «چه لازم است؟»

گفت: «یقین.»

گفتند: «یقین به چه؟»

گفت: «یقین به غیبی که ما را از تاریکی‌ها خارج می‌کند؛ به غیبی که روزی می‌دهد و می‌آفریند و می‌میراند؛ و او خداست.»

گفتند: «ما مردمی خداپرست هستیم.»

گفت: «این‌گونه به نظر می‌رسد، اما در حقیقت، عشق به حباب، شما را مجنون و دیوانه





که همواره دنبال دستی الهی بوده‌اند تا نجاتشان دهد، اما چه شد که وقتی منجی دستش را به سویشان دراز کرد، دستش را پس زدند؟

چرا مردم در هر زمان، منجی را یاری نکردند، با آن که همواره چنین به نظر می‌رسید که به دنبالش بوده‌اند؟

منجی با چه دلایلی به سمت مردم آمد که قابل پذیرش نبود و آن را قانع‌کننده نمی‌دیدند؟ و چه درکی برای شناخت منجی لازم بود؟

قصه‌ها و کتاب‌های گذشتگان خواندند و فهمیدند آن مرد، همان منجی قوم بوده است؛ همان دست الهی که جامه بشری بر تن کرده بود تا مردم را نجات دهد، اما آن پاک‌سرشت را آواره کردند. شاید این داستان، دور از ذهن به نظر برسد، اما شباهت بسیاری به دنیای ما دارد. مردمی که در حباب کروی شکلی به نام زمین دچار شده‌اند و برای بقا تلاش می‌کنند. مردمی که شب و روز، منجی را صدا می‌زنند و از این دنیا به ستوه آمده‌اند. مردمانی

زندگی روز به روز بر مردم تلخ‌تر و سنگین‌تر می‌شد و هرچه مرد به آن‌ها گوشزد می‌کرد که من راه رهایی شما را می‌دانم، کسی به سخنش گوش نمی‌داد؛ بلکه بیش از پیش، مردم به آزار خود ادامه می‌دادند و علیه او توطئه‌چینی می‌کردند تا او را بدنام کنند.

زندگی به همین ترتیب گذشت و گذشت، و مردم دست از سر آن مرد برنداشتند، تا این که او را آواره کردند. سالیان سال گذشت و مردمانی جایگزین شدند و در



خود حق پنداری

می‌توان مسئله مورد نظر را این‌گونه پاسخ داد که مردم در هر زمان تصویری غیر واقعی و متوهمانه از ظهور منجی داشته‌اند و او شخصی است با خصوصیات ماوراء الطبیعه؛ می‌آید و خیلی راحت با دشمنان مقابله می‌کند و همه را نجات می‌دهد. اما شواهد تاریخی و کتب الهی خلاف این نظریه را در طول تاریخ به اثبات می‌رساند و منجی، شخصی از بین افراد جامعه است که وجودش را اعلام می‌کند. (وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلِيسُونَ) (و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتماً وی را به صورت مردی درمی‌آوردیم و امر را همچنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم). [۱] (أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) (آیا تعجب کردید که بر مردی از خودتان پندی از جانب پروردگارتان برای شما آمده تا شما را بیم دهد و تا شما پرهیزکاری کنید؛ و باشد که مورد رحمت قرار گیرید). [۲]

حجت الهی به صورت مردی با ویژگی‌های کاملاً انسانی به‌سوی قوم فرستاده می‌شود و خواست خدا بوده که او نیز همانند دیگر انسان‌ها، در این امتحان الهی قرار بگیرد و در این جهان مادی که با قوانین و علل و اسباب دنیا اداره می‌شود، او اولین و بااخلاص‌ترین شخصی باشد که صدای ملکوت را شنیده و خود، دستی شده برای یاری دیگران؛ و اگر بخواهیم منصفانه بنگریم، باید به همین صورت باشد تا شرایط امتحان الهی برای تمام بشر مساوی باشد.

کردن نام‌های خداوند برای خلق در او به ودیعه نهاده شده است: «اللّٰهُ خَلَقَ آدَمَ عَلٰی صُوْرَتِهِ» خداوند آدم را بر شکل و صورت خودش آفرید. [۵]

اما در میان مردم یا خود فرزندان آدم، قطعاً آنها در عمل و اخلاص یکسان نیستند، علاوه بر این که بیشترشان از عمل کردن غافل‌اند. در نتیجه، لازم شد آن کس که عالم و عارف به خداست بر کسی که نسبت به او جاهل است خلیفه شود. بنابراین، نخستین خلیفه حقیقی - در عوالم بالا محمد (ص) و سپس آل محمد (ع) و سپس اشخاصی مانند آنها هستند؛ اما در این عالم جسمانی محمد (ص) عالم‌ترین خلق و خداشناس‌ترین آنها در هر زمانی است. [۶]

«و قدرت اختیار به انسان داده شده است و می‌تواند هر لحظه خود را با یاد خداوند از تاریکی‌ها نجات دهد، یا به تاریکی روی آورد و سرمایه خود را تباه کند. و تا زمانی که در این حجاب جسم هستیم، شاید معنای این سرمایه را تمام و کمال درک نکنیم و حقایق را نشناسیم.

عذاب یا آتش جهنم، چیزی جز پرده‌برداری از حقایق دنیوی برای کسانی که این زندگی دنیا را انتخاب کرده و دلبسته آن شدند، نیست.

فردی که برایش اتفاق می‌افتد، از بین می‌برد. از این جهت که ایمان این فرد، ایمان مادی صرف خواهد بود و نسبت غیب در آن، صفر است و می‌بینیم فردی که برایش این معجزه اتفاق می‌افتد، بر دیگری برتری داده شده و بدون هیچ امتحانی، به بهشت دست پیدا کرده است. در نتیجه، عدالت بین دو فرد امتحان‌دهنده محقق نمی‌شود. به همین دلیل می‌گوییم، اگر معجزه مادی بیاید، باید در محدوده حدودی باشد که سنت الهی را در ایمان به غیب از بین نبرد. [۴] و خداوند آدم ابوالبشر را برای این مسئولیت، از بین دیگر مخلوقات انتخاب کرد.

«این همان چیزی است که بین آدم (ع) و فرشتگان و جنیان بود. چون فرشتگان و جنیان به‌خودی‌خود قادر به تحصیل معرفتی که آدم (ع) به دست می‌آورد نبودند؛ لذا اینکه آدم (ع) خلیفه شود امری محتوم بود؛ زیرا فقط او قادر بود آنها را به آنچه نمی‌دانند آشنا کند.

آدم به بعضی از آن قابلیت و استعدادی که خداوند در او به ودیعه نهاده بود، عمل کرد. چون او انسان بود و انسان دارای قابلیت وسیع‌تر و عظیم‌تر بود؛ وی بر صورت خدا خلق شده، یعنی بر معرفت اسماء خدا سرشته شده و قابلیت آشکار

«علت ورود به این عالم جسمانی، امتحان و آزمایش مردم است. خداوند متعال فرمود:

(الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ) (مرگ و زندگی را آفرید، تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید؛ و او توانای شکست‌ناپذیر و بسیار آمرزنده است). [۳]

وقتی مردم در این دنیا برای امتحان وارد شدند، از امتحان‌گیرنده حکیم مطلق، شایسته نیست که برخی از آنان را در بدو ورود به این امتحان، بدون هیچ علتی، بر برخی دیگر برتری دهد؛ و لغو کردن امتحان برخی از آنان و دادن برترین نتیجه، بدون هیچ علت یا مقدماتی که آن را انجام دهند، نیز شایسته نیست.

معجزه مادی جسمانی، اگر در آن هیچ اشتباه و شبهه‌ای از سوی مخالفین نباشد، قاهر و مجبورکننده است، محدوده غیب را از بین می‌برد و برای ایمان به غیب، محدوده‌ای نمی‌گذارد و امتحان برخی از امتحان‌دهندگان را لغو می‌کند و نتیجه آن، برتری دادن برخی از امتحان‌دهندگان بر برخی دیگر، بدون هیچ علتی است.

به این ترتیب، این نوع معجزه، بر فرض وقوع، امتحان را برای



پس این امر (عذاب و جهنم) چیزی فراتر از این نیست که به شخص همان چیزی را که خودش خواسته (ماندن و جاودانگی در این زندگی دنیا) اعطا کنیم، ولی با پرده برداشتن از حقیقت انتخابش. در نتیجه، این همان عدل و رحمت و احسان است، چون او زندگی دنیا را اختیار کرد و خداوند نیز آنچه را که خواسته و اختیار کرده به او اعطا کرد. کجای این کار ظلم یا قساوت در حق کسی است؟» [۷]

در حقیقت، کمال بشر بسته به بندگی و اتصال به خداوند است. و انسانی که خود را آلوده دنیا کرد، نتوانست مستقیم با خداوند ارتباط بگیرد، پس شایسته است که در پرده‌ها و حجاب‌های نور الهی به خداوند متصل شود. خداوند آن حجاب‌ها را از جنس بشر قرار داد و او را امام امت نامید، تا به واسطه این فیض الهی، اتصال بین خدا و بنده برقرار شود.

مردی می‌آید از جنس بشر، تا به دیگران یادآور شود که در امتحان الهی هستید. اما دنیا و جاه و مقام دنیوی، برای مردم جلوه کرد و مقدس‌سازی‌های دروغین را باور کردند. و شخصی را که معمولاً روستایی و با لباس‌های پینه‌دار و خانه‌ای متروکه هست را نمی‌پذیرند و به او می‌گویند، چرا از مال دنیا چیزی نداری؟ تو برای نجات و کمک به ما آمده‌ای؟

سادگی و یکرنگی فرد، این امر را برای مردم سنگین می‌کند، زیرا اکثر مردم غلو و بزرگ‌نمایی را می‌پسندند.

(قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ

فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (سرانی از

قومش گفتند: به راستی ما

تو را در گمراهی آشکار

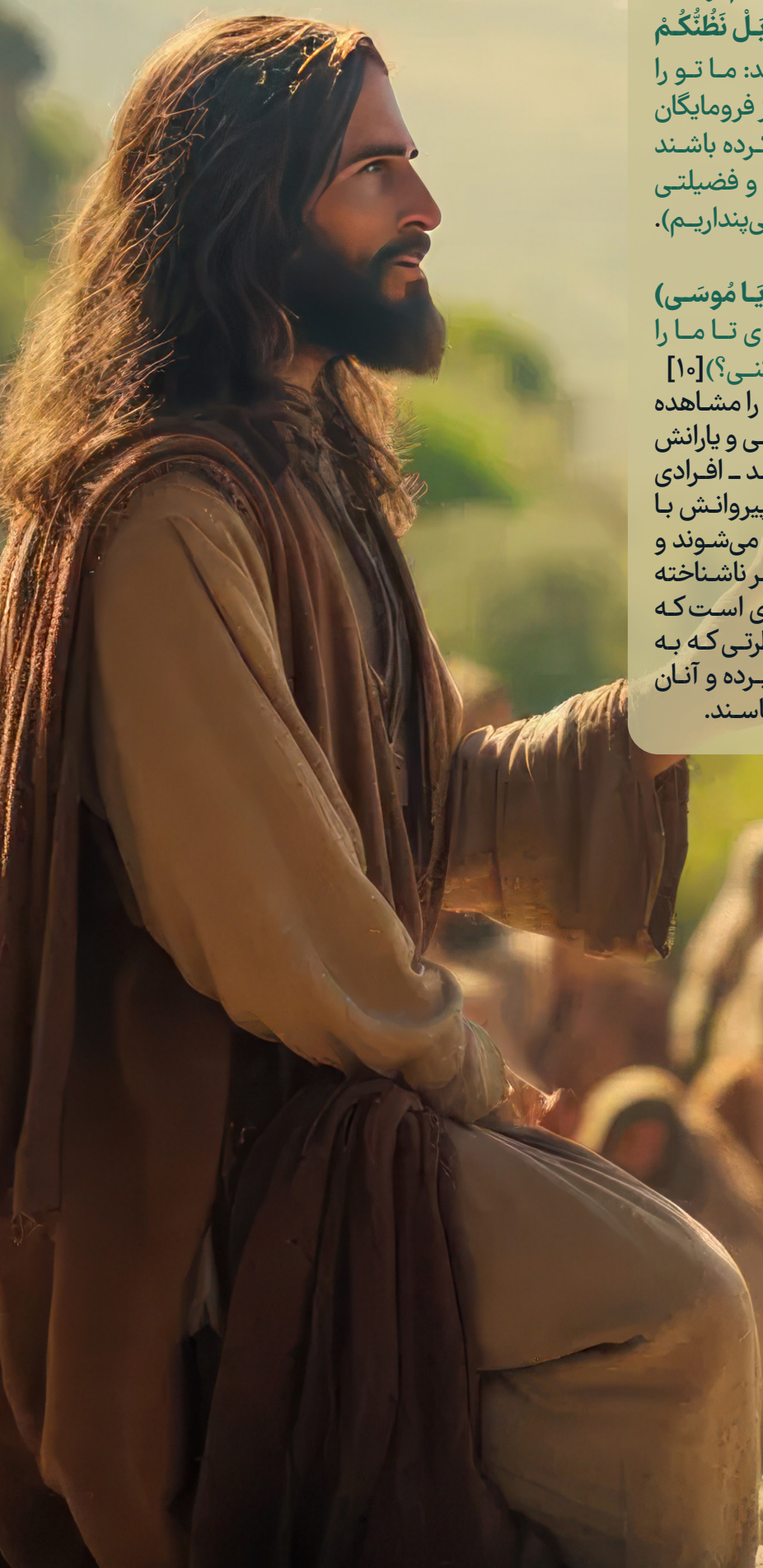
می‌بینیم). [۸]



(فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِآدَائِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ) (اشراف و سران کافر قومش گفتند: ما تو را جز بشری مانند خود نمی بینیم، و کسی را جز فرومایگان که نسنجیده و بدون اندیشه از تو پیروی کرده باشند مشاهده نمی کنیم، و برای شما هیچ برتری و فضیلتی بر خود نمی بینیم، بلکه شما را دروغ گو می پنداریم).

[۹]

(قَالَ أَجِئْتَنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى) (گفت: ای موسی، آیا به سوی ما آمده ای تا ما را به وسیله جادویت از سرزمینمان بیرون کنی؟) [۱۰]
بخش هایی کوچک از مخالفت مردم با منجی را مشاهده می کنیم؛ همان طور که درمی یابیم مردم، منجی و یارانش را - که بخش بسیار کوچکی از جامعه بوده اند - افرادی جاهل یا دیوانه خطاب می کنند. این فرد و پیروانش با تفکری متفاوت از اقلیت جامعه وارد عرصه می شوند و مسیری نو به روی مردم می گشایند که پیش تر ناشناخته بوده است. این تفکر جدید، تفکری توحیدی است که انسان را به فطرت نخستین بازمی گرداند؛ فطرتی که به آن سرشته شده اند، اما دنیا آن را از یادشان برده و آنان چنان از آن دور شده اند که دیگر راه را نمی شناسند.



توهمی به نام «من»

می‌توان گفت دلیل اصلی نپذیرفتن حجت الهی در هر زمان، همان هیولای ظلمانی درون انسان است که فریاد می‌زند:

«من هستم.»

«من وجود دارم.»

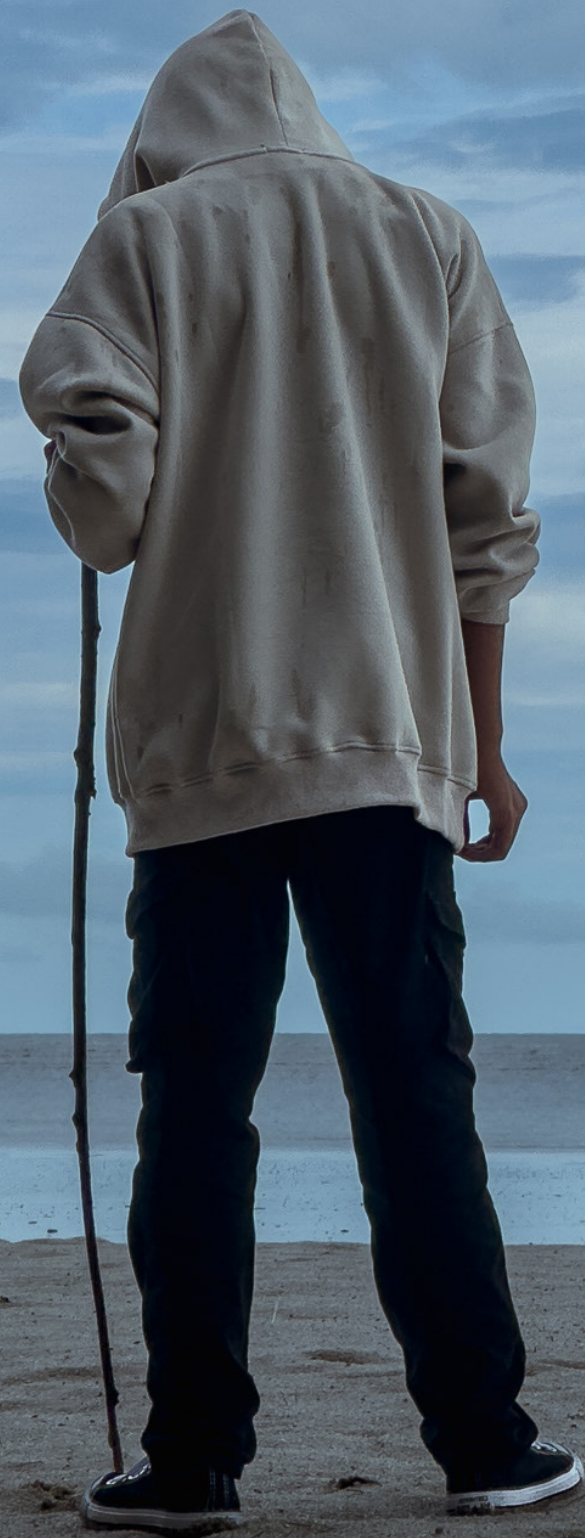
«من برتر هستم.»

همان موجود خبیثی که می‌کوشد به هر طریق، خود را ابراز و برتر و مهم نشان دهد. این همان منیت است.

«در زندگی دنیا که در آن هستیم، موضوع (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ) (آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری). اتفاق افتاده است و اتفاق می‌افتد و اتفاق خواهد افتاد و تا پایان این زندگی دنیوی ادامه دارد. اینجا کسی هست که ما را آفریده و ما را به این عالم مادی جسمانی ظلمانی فرستاده است. از اینجا است که او، همیشه ما را صدا می‌زند و می‌خواند و به همه ما همان فطرت و شایستگی‌ها را داده است تا از او بشنویم و به‌سوی او برویم؛ به سویی که نور و پاکی است. ولی افراد اندکی نعمتش را سپاس می‌گویند و پاسخ او را می‌دهند و (هو) می‌گویند و از منیت روی‌گردان می‌شوند. آنان واقعاً اندک هستند. دقیقاً مانند ستارگان در تاریکی آسمان کم هستند. آنها پیامبران و اوصیا و فرستادگان هستند.» [۱۱]

«متأسفانه تعداد بسیاری از ندای خداوند سبحان روی‌گردان می‌شوند و برای نعمت‌هایش که قابل شمارش نیست و در مخلوقاتش ظهور پیدا کرده است، سپاس‌گزاری نمی‌کنند. در نتیجه، از خداوند سبحان غافل می‌شوند و به منیت خودشان مشغول می‌شوند و این زندگی دنیوی، آنان را سرگرم می‌کند. اینجا است که رحمت خداوند دخالت می‌کند و افرادی را می‌فرستد که صدایش را شنیده‌اند و با اجابت ندای او نجات یافته‌اند؛ تا به غافلان یادآوری کنند، شاید متوجه شوند. ولی متأسفانه باز هم افرادی که پاسخ آنها را بدهند، اندک هستند. در نتیجه، خداوند سبحان به آنان بخشش نموده است و دارو را نیز با ایشان فرستاده است و چه‌بسا فرستادن آن را طی مراحل قرار داده است.» [۱۲]

بله، هرچه هست از نفس خود ماست که به تاریکی دنیا تمایل پیدا کردیم و یادمان رفت بندهای کوچک هستیم که حتی برای نوشیدن آب، محتاج خداوندی هستیم که بی‌منت می‌بخشد.



چند نمونه راهکار از منجی، برای مبارزه با منیت

(۱) چگونه از منیت خلاص شوم؟

شخصی از سید احمد الحسن، این گونه می پرسد: چگونه از انانیت (منیت) رها شوم؟ بخشی از پاسخ ایشان را با هم می خوانیم:

«انسان وقتی از منیت رها می شود که خود را نبیند و جز پروردگارش را پیش از هر چیز و با هر چیز و پس از هر چیز، نبیند. دائم باید متوجه شیطان و شری که در درون ماست باشیم و باید هرچه در توان داریم برای کشتن آن به کار بریم. دشمن ترین دشمنان ما، نفس خود ماست. این نفس است که بدون حیا و با صدای بلند فریاد برمی آورد، تا ثابت کند که در برابر خدای سبحان و متعال وجود دارد. چه بسا اگر انسان در این جهت حرکت کند و مراقبت کند و با دشمنش بلکه بدترین دشمنش، یعنی نفس خویش بجنگد، به آن میزان معرفت که خدا برای انسان اراده فرموده است، خواهد رسید.

اما اگر طالب همه حق باشد، پس به حق به شما می گویم: ما ناچاریم از آنچه در آن هستیم، خجالت زده باشیم. ما چه می خواهیم؟ آخرت را می خواهیم، بهشت را می خواهیم، بقا و جاودانگی و کمال و ... و ... را می خواهیم. ولی کیست از ماکه از گرم خدا حیا کند؟ و آنگاه که به وجود خود بنگرد، نخواهد و راضی نشود که در برابر خدای سبحان، وجود داشته باشد؟ و بقا و جاودانگی را نطلبد و حتی به دنبال آخرت و بهشت هم نباشد؛ بلکه فنا و نیستی را حیاتی از طرف خدا بخواهد؟» [۱۳]

(۲) چگونه بر انانیت غالب شوم؟

«پرسش: آیا مداومت بر نماز دارای آیه الکرسی و آیه های آخر سوره حشر مفید است؟ آیا ختمات مفید است؟ خواهش می کنم مرا بر کوتاه ترین راه دلالت کنید. همچنین از شما التماس دعا دارم، برای خودم و کسانی از برادرانم که چشم امید توفیق یافتن را دارند.

پاسخ: به جا آوردن عبادات و دعا کردن، در مسیر مبارزه با منیت قرار دارد. ولی برای جنگ با منیت، فقط به عبادت و دعا اکتفا نکن، بلکه در این زمینه باید اخلاص وجود داشته باشد و باید خواست الهی بر خواست و اراده انسان مقدم شود، تا جایی که اراده انسان به پایان خود برسد و برای آدمی چیزی جز اراده خداوند و عمل به آن باقی نماند.» [۱۴]

۳) «من با سخنی مختصر سؤالی دارم. از متخصص و خبره خواهش می‌کنم به‌روشنی و با عبارتی صریح پاسخ را بدهد. سؤال من برگرفته از فرمایش ائمه (ع) است که فرموده‌اند: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» «هرکه خود را بشناسد پروردگارش را شناخته است.» و «أعرفکم بنفسه أعرکم بربه» «خودشناس‌ترین شما خداشناس‌ترین شماست.» و دیگر روایاتی که از آل محمد (ع) وارد شده است و بر شناخت نفس، تشویق و ترغیب می‌کند. شیوه‌ای که در کتاب‌های عرفانی در دسترس نگاشته شده است به درد نمی‌خورد و فرد را به ساحل یقین نمی‌رساند. در این کتاب‌ها، فقط همین روایاتی که پیش‌تر ذکر کرده‌ام مطرح شده و به شناخت نفس دعوت می‌کنند، بدون این‌که هیچ شیوه و راهکار یا نظریه‌ای برای سازوکار شناخت نفس ارائه کنند؛ و بدون این‌که شکل دقیق شیوه‌ای صعودی برای وارد شدن به عالم ملکوت را ارائه کنند... شما در باب شناخت نفس چه سازوکاری که کارکرد عملی داشته باشد، همچنین تأثیری روشن در شناخت «رب» به‌همراه داشته باشد، مطرح می‌کنید؟

پاسخ سید احمد الحسن: تلاش آدمی برای شناخت خویشتن در هر مرحله، به شناخت خدا در مرتبه‌ای منجر می‌شود و در نتیجه به متخلق شدن به اخلاق پروردگار سبحان و آراسته شدن به صفات او می‌انجامد، تا جایی که انسان را - اگر مخلص و خالی از تعلق به منیت باشد - به آنجا می‌رساند که خدای در خلق، یعنی صورت لاهوت و وجه لاهوت، شود.

در این مرحله و مقام، انسان عارف به خود می‌شود و معرفت او نسبت به خودش همان معرفت او نسبت به پروردگارش است، چراکه او اکنون وجه‌الله است و خداوند به صورتی شناخته می‌شود که با آن به وی رو کنند. هر انسانی که با اخلاص به‌سوی خدا سیر کند، به اندازه خودش و براساس سعی و اخلاصی که دارد، یعنی طبق صفات الهی که نفس وی به طور کمی و کیفی در برگرفته است، وجه‌الله می‌شود. از این‌رو، وجه‌الله در خلق فقط یک مرحله و مرتبه نیست. محمد (ص) وجه‌الله است، علی (ع) وجه‌الله است، فاطمه (س) وجه‌الله است، حسن (ع) وجه‌الله است، حسین (ع) وجه‌الله است و ائمه (ع) وجه‌الله هستند، مهدیون (ع) وجه‌الله هستند، انبیا و فرستادگان (ع) وجه‌الله هستند، سلمان فارسی وجه‌الله است؛ ولی هریک به فراخور حال و وضعیت خود.

صورت واقعی خدا در خلق، حضرت محمد (ص) است و در نتیجه، معرفت آن حضرت به پروردگار سبحانش بالاترین و کامل‌ترین معرفت‌ها در خلائق است؛ زیرا این معرفت عبارت است از معرفت او نسبت به خودش. در مخلوقات هیچ کس بیش از آن حضرت، نسبت به خودش شناخت ندارد؛ خودی که صورت لاهوت را به کامل‌ترین شکل ممکن منعکس می‌کند و کامل‌ترین در خلق است.» [۱۵]

«از شیوه عملی سؤال کردی؛ خداوند سبحان و متعال یک راهکار عملی قرار داده و آن را در قرآن کریم نازل فرموده است. به عنوان مثال، شما سوره‌ای را بخوان و در آن

تدبیر کن تا دریابی که این راهکار را خداوند سبحان آشکارا بیان فرموده است.

حضرت محمد (ص) انگیزه و علت بعثتش را در این جمله خود منحصر و خلاصه فرموده است: «إنما بعثت لأتمم مکارم الأخلاق» «من فقط برای به کمال رساندن مکارم اخلاق مبعوث شده‌ام.»

اگر از من بخواهی که این شیوه را در یک عبارت خلاصه کنم، به شما می‌گویم: «خودت را بکش، پروردگارت را بشناس.»

نفس انسانی، نور و ظلمت است و آدمی به‌مقدار سیطره نور و واپس‌گرایی ظلمت در نفسش، به پروردگارش شناخت و معرفت می‌یابد. اگر بخواهم «اسامی» را با «وجه تسمیه» آنها برای شما بازخوانی کنم، می‌گویم، نور، «هُوَ» است، و ظلمت، «مَنیت» است. هرگاه در مقابل «هو» بگویی «من»، می‌بینی که ظلمت در نفس تو گسترش یافته است و از معرفت دور شده‌ای و بیش از پیش به جهل و کوردلی، نزدیک گشته‌ای. و هرگاه در مقابل «من» از «هو» دم زدی، می‌بینی که نور بر صفحه وجودی شما هیمنه و سیطره یافته، تا جایی که انسان درمی‌یابد که وجودش گناه است؛ زیرا چیزی که او را به‌عنوان موجودی متمایز هویت بخشیده است، آمیختگی وی با ظلمت است؛ چیزی که منبعش منیت و خواست او برای وجود و بقا در مقابل «هو» سبحان و متعال است. از همین‌رو، علی (ع) فرموده است: «إِلَهِی قَدْ جَرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي النَّظَرِ لَهَا فَلَهَا الْوَيْلُ إِنَّ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا» «معبودا، باگرایشم به خواهش نفس، بر خود ستم کردم. پس وای بر من، اگر آن را نیامرزی!» [۱۶][۱۷]



دهد و در جهان مادی نوری شود و حق طلبان به دنبال آن مربی الهی، مسیر الهی را پیش گیرند. باید سکوت کرد تا صدای ملکوت را در ورای این حباب بشری شنید، با آن نوای الهی هم‌نوا شد و خود را به دست تنها قدرت جهان سپرد. اوست که با نوای ملکوتی حجت خویش سخن می‌گوید؛ برای کسانی که گوش جان دارند. در حقیقت، این کوتاهی از سوی منتظران است؛ همان‌ها که درگیر منیت و نفس خود هستند. هرگاه امت هر عصری، امام زمان خویش را بر مال و جان و ناموس خود مقدم بدارد، بی‌تردید به منجی خواهد رسید. اما بیشتر مردم، به همان اعمال عبادی سطحی بسنده می‌کنند و گمان می‌برند که برایشان کافی است.

در حقیقت، این منیت است که انسان را وادار می‌کند در مقابل خداوند بایستد و حجت الهی را کتمان کند، زیرا از نظر او خودش و زندگی‌اش مهم‌تر از امر پروردگارش است. با وجود مخالفت‌ها و آزار مردم، حجت‌های الهی آمدند و یادآور شدند که تنها راه نجات اطاعت آنهاست، زیرا امرشان امری الهی است. آیا کسی خواهان نجات است؟ رسیدن به انسانیتی که خواهان خداوند است گذشتن از این «من» است و این منیت باید کشته شود و به قهقرا رود تا گوهر درون انسان آشکار شود؛ و کمال و انسانیت در مسیری غیر از تسلیم شدن در مسیر الهی میسر نمی‌شود. و باید که به مقدری از رشد و کمال ملکوتی دست یافت تا آن آینه الهی که خداوند در هر زمان قرار داده تا راه شناخت ملکوت و طی طریق در آن را به انسان نشان

امام صادق (ع) فرمودند:

«... تو را خبر می‌دهم که همانا دین و اصل دین مردی است؛ و آن مرد همان یقین است، و او ایمان است و او امام امتش و اهل زمانش است. پس کسی که او را شناخت خدا و دینش را شناخته و کسی که او را انکار کرد خدا و دینش را انکار نموده است ...» [۱۸]

دارد؛ کسی که کلام ملکوت را ترجمه می‌کند و آن را به مردم می‌آموزد. و تنها راه رسیدن به منجی، مبارزه با منیت و نفس است که نیازمند اراده‌ای قوی و تصمیمی راسخ برای بازگشت به مسیر الهی است.

تنها راه رسیدن به منجی، مبارزه با منیت و نفس است؛ مبارزه‌ای که نیازمند اراده‌ای قوی و تصمیمی راسخ برای بازگشت به مسیر الهی است.

آری، دین یعنی مردی آسمانی؛ و بدون شناخت او مسیر اشتباه است این مرد الهی، در هر زمان مصداق

امام زین العابدین (ع) می‌فرماید:

«إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ، وَالْأَرَاءِ الْبَاطِلَةِ، وَالْمَقَايِيسِ الْفَاسِدَةِ، وَلَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ، فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ، وَمَنْ اهْتَدَى بِنَا هُدًى، وَمَنْ دَانَ بِالْقِيَاسِ وَالرَّأْيِ هَلَكَ وَمَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ شَيْئاً مِمَّا نَقُولُهُ أَوْ نَقْضِي بِهِ حَرْجاً كَفَرَ بِالَّذِي أَنْزَلَ السَّبْعَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ» «با عقل‌های ناقص و نظریه‌های باطل و قیاس‌های فاسد و بی‌اساس نمی‌توان به دین خدا دست یافت. تنها وسیله رسیدن به دین واقعی، تسلیم محض است؛ پس هرکس تسلیم ما اهل بیت باشد در امان است و هرکه به وسیله ما هدایت شود هدایت یافته و شخصی که با قیاس و نظریات شخصی خود بخواهد دین را دریابد هلاک می‌گردد. و هرکس در دلش نسبت به آنچه ما بگوییم و حکم کنیم گرفت‌گیری یابد، بدان خدایی که سبع‌المثانی و قرآن عظیم را فرو فرستاده کافر شده است و نمی‌داند.» [۱۹]

دین و اصل دین را نمی‌توان با منطق دنیای مادی مقایسه کرد، زیرا بنیان دین، ملکوتی است و کسانی متوجه آن می‌شوند که حقیقتی ملکوتی داشته باشند؛ و اما کلام ملکوتی، مختص کسانی است که متوجه تاریکی و بی‌ارزش بودن ماده و دنیا شوند و بدانند عالم ملکوت هم زبانی دارد که با ماده قابل قیاس نیست. ولی‌گریزی نیست که انسان‌های مادی‌گرا و درگیر جاه و مقام و قدرت، حق را از باطل تشخیص ندهند، زیرا آنها دین را کاملاً واژگونه درک می‌کنند و منجی را بیگانه و گمراه تلقی می‌کنند، زیرا گفته‌هایش مخالف هوای نفس است، مخالف منیت است، مخالف خوش‌گذرانی و دل‌بستگی به دنیا است. همان‌گونه که تاریخ به‌روشنی

یادآوری می‌کند، پاک‌سرشتانی بوده‌اند که آواره شدند، به صلیب کشیده شدند، وجودشان را به آتش کشیدند، سر از تنشان جدا کردند و در زندان‌ها گرفتار شدند؛ و چه خون‌های پاکی که ریخته شد تا بشر بار دیگر به انسانیت بازگردد.

اگر از منظر مادی به ماجرا بنگریم، ممکن است کار این بزرگواران بیهوده جلوه کند؛ این‌که چرا انسانی، خود را آگاهانه در معرض آسیب، تحقیر، تنهایی و آوارگی قرار دهد تا مردم را به یاد خداوند بیندازد؟! اما در ورای این فداکاری‌ها، هدفی ژرف و مأموریتی بزرگ نهفته است. مأموریتی که بر دوش مردانی آسمانی نهاده شده است تا مسیر انسانیت را برای بشر هموار کنند. اگر این جان‌فشانی‌ها

نبود، بشر - بر پایه غرایز مادی خویش - به قهقرای حیوانیت سقوط می‌کرد؛ اما اکنون، انسان: همزیستی را آموخته است، اندکی از حق را شناخته است، جرعه‌هایی از انسانیت را چشیده است.

منجی، چگونه می‌تواند در جهانی که بسیاری از مردم به دنبال مقدس‌سازی خود، بزرگ‌نمایی، ریاست‌طلبی و سلطه بر دیگران هستند، حقانیت خویش را اثبات کند؟ آن شخصیت ملکوتی که پیام‌آور وحی الهی است و - همان‌طور که می‌دانیم - از نظر ظاهری، تفاوتی با دیگران ندارد، چگونه می‌تواند خود و پیامش را به مردم بشناساند؟ در میان این هیاهوی آشفته جهان مادی، آیا واقعاً می‌توان به‌آسانی، آن حقیقت را شناخت؟



شناخت مرد پاک سرشت در میان هیاهوی حباب

خداوند برای شناخت حجت الهی این امر را برای مردم ساده کرده است؛ به این صورت که همیشه و در هر زمانی مردمانی حضور دارند که به حجت‌های گذشته اعتماد و اعتقاد داشته‌اند. همان کسانی که شهرهٔ پاکی و عصمت‌اند و آقامنشی‌شان زبان‌زد خاص و عام است. مردم نیز بر پایهٔ همین اعتماد، سخن منسوب به آن حجت پیشین را می‌پذیرند. برای مثال، حضرت محمد (ص) هنگامی که رسالتش را آغاز کرد، به کتب یهودیان و مسیحیان احتجاج نمود و حقانیت خود را طبق کتاب‌های مقدس پیشینیان اثبات کرد. از همین‌رو، هر حجتی برای حجت یا حجت‌های پس از خود وصیت می‌کند.



بنابراین آنچه برای شناخت حجت الهی در هر زمان اهمیت دارد، وصیت یا نصی است که حجت‌های الهی پیشین بر جای گذاشته‌اند و در آن، شخص مورد نظر را معرفی کرده‌اند. چنان‌که امام سجاد (ع) فرموده است: «عصمت در ظاهر خلق نیست که با آن شناخته شود، و معصوم نخواهد بود مگر آن‌که بر او وصیت شده باشد.» [۲۰]

اگر آیات ۳۰ تا ۳۴ سوره بقره را نیز مطالعه کنیم، به همین نکته می‌رسیم؛ این‌که نخستین حجت الهی را خداوند معرفی کرد و زمانی که فرشتگان به علم خاص او پی بردند، دریافتند که او برتر از آنان است.

او همان کسی است که علوم آسمان‌ها و زبان آسمان‌ها را می‌داند و می‌تواند معلمی باشد برای آموزش قوانین و اسماء الهی به خلق. خداوند او را همچون آینده‌ای قرار داد که اسماء خود را در آن تجلی می‌دهد و این شخص، خلق را با خداوند پیوند می‌دهد. پس دعوت به حاکمیت الهی می‌کند و این وظیفه را خداوند بر عهده دارد که حاکم الهی را به مردم معرفی کند.

(آن زمان را به یاد آر که پروردگارت به فرشتگان گفت: به‌یقین جانشینی در زمین قرار می‌دهم. گفتند: آیا موجودی را در زمین قرار می‌دهی که در آن به فساد و تباهی برخیزد و به‌ناحق خون‌ریزی کند، در حالی که ما تو را همواره با ستایش تسبیح می‌گوییم و تقدیس می‌کنیم؟ فرمود: من می‌دانم و شما نمی‌دانید.

خداوند همه نام‌ها را به آدم آموخت، سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید، مرا از این نام‌ها خبر دهید.

گفتند: تو از هر عیب و نقصی منزهی؛ ما را دانشی نیست جز آنچه تو به ما آموخته‌ای. بی‌تردید، تو دانای حکیم هستی.

فرمود: ای آدم! فرشتگان را از نام‌های آنان آگاه کن. پس چون آنان را آگاه کرد، فرمود: آیا به شما نگفتم که من از غیب آسمان‌ها و زمین آگاهم و از آنچه پنهان می‌دارید، آگاهم؟

و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، همه سجده کردند، جز ابلیس که سر باز زد، تکبر ورزید و از کافران شد. [۲۱] «همان‌طور که در آیات مشاهده می‌کنیم، دلیل مرتد شدن ابلیس نپذیرفتن اولین خلیفه الهی به این منظور که خود را از او برتر می‌دید. در حالی که ابلیس با گفتن «من» هلاک شد: (قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدُ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) (خداوند گفت: وقتی تو را به سجده فرمان دادم، چه چیز تو را از آن بازداشت؟ گفت: من از او به‌ترم؛ مرا از آتش آفریدی و او را از گل). پس، از آن، برحذر باش. [۲۲] ابلیس آدم (ع) را تنها موجودی مادی دید و حقیقت ملکوتی‌اش را درک نکرد. چون نگاهی به ماده بود، پنداشت که خود از آتش است و آدم از خاک، پس خود را برتر دانست.

امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود:

«عبرت بگیرید از کاری که خداوند درباره شیطان انجام داد؛ زیرا عمل طولانی و کوشش بسیار او به سبب تکبر (خودخواهی) در یک لحظه نابود شد. کیست که پس از شیطان، گناهی مانند گناه او مرتکب شود و در پیشگاه خداوند سالم بماند؟» [۲۳]

اما حقیقت سجده، سجده بر حقیقت محمدی و پاک بود؛ حقیقتی که خداوند او را برای مقام خلافت برگزیده و از دیگران متمایز کرده است. خداوند می‌داند چه کسی شایسته این مقام است، چه کسی شایسته رهبری است و چه کسی می‌تواند خلق را به سوی او فرا بخواند.

شناخت خداوند تنها یک لفظ نیست؛ بلکه معنایی ژرف است که رموز الهی را می‌گشاید و مخلوقات را با حقایق ملکوتی آشنا می‌سازد. این مأموریت بزرگ را تنها کسی می‌تواند بر عهده گیرد که تصمیم‌هایش وابسته به منیت و نظرات شخصی نیست، بلکه متصل به وحی و روح الهی است. بنابراین، برای اتصال به خداوند، باید مطیع محض ولی او شد. و برای شناخت این ولی خدا در دنیایی که بر پایه علل و اسباب اداره می‌شود، باید دانست که شناخت حجت الهی قانون ثابتی دارد. حال که این قانون را شناخته‌ایم، هر که با این قانون بیاید همان منجی یا نماینده اوست. و آن قانون، عبارت است از:

• وصیت، علم خاص الهی، و دعوت به حاکمیت خداوند.

نتیجه

حال اگر خواهان آن نفس انسانی و کمال هستیم، باید در درون خود، آن نیاز الهی را با اعماق وجود حس کنیم و در پی گمشده خویش بگردیم تا او را بیابیم؛ چراکه «جوینده، یابنده است».

باید ببینیم چه کسی در این جهان، با قانون الهی آمده و خود را به بشر معرفی کرده است؛ و درک کنیم که این انتخاب، از سوی خداوند انجام گرفته است. اوست که از ما، به ما رثوفر است. پس باید به انتخاب الهی احترام بگذاریم؛ همان گونه که خداوند به خواسته های بندگان خود احترام می گذارد.

شاید این بار، تاریخ سرنوشتی دیگر را رقم زند؛ شاید این بار، لکه ننگی بر دامن بشریت ننشیند؛ شاید این بار، پرچم حق به اهتزاز درآید؛ شاید این بار، جهان از ته دل شادمان گردد؛ و شاید این بار، پاک سرنوشتی دیگر آواره نشود.

منابع:

- ج ۴، ص ۵۸، ادامه پاسخ و پرسش ۳۲۳. [۱۵] همان
- [۱۶] مناجات شعبانیه
- [۱۷] سید احمد الحسن، پاسخ های روشن گرانه بر بستر امواج، ج ۴، ص ۶۰، ادامه پاسخ و پرسش ۳۲۳.
- [۱۸] أبوجعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار، بصائر الدرجات، ص ۵۴۹.
- [۱۹] محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، کمال الدین، ص ۳۲۴ (نسخه عربی)؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۰۳؛ أصول کافی، ج ۱، ص ۵۶.
- [۲۰] شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص ۱۳۲.
- [۲۱] سورة بقره، آیه ۳۰ تا ۳۴.
- [۲۲] سید احمد الحسن، پاسخ های روشن گرانه بر بستر امواج، ج ۴، ص ۶۰، ادامه پاسخ و پرسش ۳۲۳.
- [۲۳] نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲

- [۱] سورة انعام، آیه ۹
- [۲] سورة اعراف، آیه ۶۳
- [۳] سورة ملک، آیه ۲
- [۴] سید احمد الحسن، عقاید اسلام، ص ۸.
- [۵] شیخ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۰۱؛ صدوق، التوحید، ص ۱۳۰.
- [۶] سید احمد الحسن، عقاید اسلام، ص ۸.
- [۷] همان، ص ۳۴
- [۸] سورة اعراف، آیه ۶۰
- [۹] سورة هود، آیه ۲۷
- [۱۰] سورة طه، آیه ۸۷
- [۱۱] سید احمد الحسن، عقاید اسلام، ص ۲۲۸.
- [۱۲] همان
- [۱۳] سید احمد الحسن، پاسخ های روشن گرانه بر بستر امواج، ج ۳، ص ۴۶، ادامه پاسخ و پرسش ۲۳۲.
- [۱۴] سید احمد الحسن، پاسخ های روشن گرانه بر بستر امواج،



آیا تغییرات ژنتیکی می‌توانند به سمت سازگاری گرایش داشته باشند؟

به قلم موسی مهدوی

در گذشته، تصور بر این بود که تغییرات ژنتیکی کاملاً تصادفی هستند. با پیشرفت علم ژنتیک و کشف الگوها و مکانیسم‌های مختلف، این باور به چالش کشیده شد. امروزه، برخی دانشمندان بر این عقیده‌اند که الگوها و سوگیری‌های جهش (Mutation Biases)، لزوماً گرایشی به سمت سازگاری یا بهینه‌سازی ویژگی‌های بدن جانداران ایجاد نمی‌کنند و از این نظر، همچنان جهش‌های ژنتیکی را تصادفی و ماده خام تکامل می‌دانند. در این مقاله، دیدگاهی نو مطرح می‌شود که به وجود نوعی قانونمندی در ژنوم جانداران اشاره دارد. این قانونمندی سبب می‌شود که تغییرات ژنتیکی در بسیاری از موارد، مفید و سودمند باشند. پس از توضیح تفاوت‌های این دیدگاه با دیدگاه‌های پیشین، شواهد علمی احتمالی در حمایت از آن ارائه می‌شود. این شواهد شامل موارد زیر است: کاهش احتمال بروز تغییرات ژنتیکی زیان‌آور و وجود نوع دیگری از تغییرات ژنتیکی پایدار که می‌توانند به صورت سازگاران عمل کنند.

دیدگاه اول:

دکتر ریچارد داوکینز و برخی زیست‌شناسان و دانشمندان ژنتیک، قاطعانه به تصادفی بودن مطلق جهش‌ها باور دارند. داوکینز بسیاری از الگوها و مکانیسم‌های موجود در ژنوم را می‌پذیرد، اما از تأثیر آنها چشم‌پوشی می‌کند و بر این باور است که هیچ گرایشی در جهش‌ها برای بهبود وجود ندارد. او در کتاب ساعت‌ساز نابینا می‌گوید:

«این سؤال که آیا جهش واقعاً تصادفی است، سؤال بی‌اهمیتی نیست. جواب این سؤال بستگی به این دارد که منظور ما از تصادفی چه باشد. اگر منظور از "جهش تصادفی" این است که جهش تحت تأثیر رویدادهای بیرونی نیست، در این صورت پرتو ایکس، عکس‌نظر تصادفی بودن جهش را اثبات می‌کند. اگر منظور از تصادفی بودن جهش این باشد که همه ژن‌ها با احتمال یکسانی ممکن است جهش داشته باشند، آنگاه نقاط داغ نشان می‌دهند که جهش تصادفی نیست. اگر فکر کنیم جهش تصادفی به این معناست که در همه جای کروموزوم فشار جهش صفر است، آنگاه باز جهش نمی‌تواند تصادفی باشد. فقط در صورتی که تصادفی بودن را به مفهوم نبودن هیچ گرایشی در جهت بهتر کردن بدن در نظر بگیریم، آن وقت جهش کاملاً و به واقع تصادفی خواهد بود. هیچ‌یک از این سه نوع غیرتصادفی بودن را که ملاحظه کردیم، توانایی آن را ندارند که تکامل را در جهت پیشرفت‌های سازشی، در مقابل هر نوع جهت تصادفی دیگر (از نظر کارکردی) پیش برند.» [۱]

سازشی (Adaptive improvement) ندارد.» [۱]

او برای رد وجود جهش‌های هدفمند رو به بهبود، این سؤالات را مطرح می‌کند:

«چطور می‌شود از جهش انتظار داشت بداند چه چیز برای جاننداری خوب است و چه چیز خوب نیست؟... جهش چطور می‌تواند کار را در جهت پیشرفت پیش ببرد؟ با چه دانایی جادویی کارسازی‌شده‌ای در درون بدن، تصمیم می‌گیرد که در جهت بهتر شدن جهش کند، نه در جهت بدتر شدن؟» [۱]

ریچارد داوکینز انتخاب طبیعی را تنها نیروی جهت‌دهندهٔ فرایند تکامل می‌داند؛ نیرویی که با وجود ایجاد سازگاری‌های پیچیده، در بلندمدت کاملاً کور و فاقد هدف است. او منشأ تنوع را جهش‌های ژنتیکی می‌داند، اما نقش هدایتگری را منحصرأً به انتخاب طبیعی نسبت می‌دهد و معتقد است که جهش‌ها جهت‌گیری سازمان‌یافته‌ای به سمت سازگاری ندارند و تنها انتخاب طبیعی است که از میان آنها غربالگری می‌کند: «جهش، گرایش سازمان‌یافته‌ای در جهت پیشرفت‌های

دیدگاه دوم:

در کتاب توهّم بی‌خدایی، نوشته سید احمد الحسن بیان می‌شود که شواهد کافی برای اثبات تصادفی بودن جهش ژنتیکی وجود ندارد و وجود برخی جهش‌های تصادفی، اثبات‌کننده این نیست که تمام جهش‌ها تصادفی باشند. به علاوه، در چهارچوب زمانی زندگی ما، امکان ثبت الگو و نظم در جهش یا عدم آن وجود ندارد و بر این اساس، قضاوت قطعی و یقینی درباره تصادفی بودن یا نبودن جهش‌های ژنتیکی در دسترس نیست:

«تعداد احتمالات ممکن برای جهش‌های ژنی در طبیعت بسیار عظیم است؛ تا حدی که می‌توان گفت این تعداد، در طول عمر حیات تا به امروز نمی‌گنجد، بلکه حتی عمر کیهان در برابر آن بسیار ناچیز به نظر می‌رسد ... ما تنها زمانی می‌فهمیم که جهش یا تغییر ژنی، غیرتصادفی است که این جهش به‌طور منظم تکرار شود، به گونه‌ای که این تکرار، برای ما نشان‌دهنده غیرتصادفی بودن نظام باشد. اما از آنجا که این تکرار منظم، برای تحقق یافتن به دوره زمانی عظیمی نیاز دارد که از حد زمانی ما فراتر می‌رود - چه برسد به آن که در محدوده زمانی قابل مشاهده ما قرار گیرد - بنابراین، قضاوت قطعی و یقینی درباره غیرتصادفی بودن جهش یا تغییر ژنی که محور تکامل است، یا تصادفی بودن آن - همان‌طور که دکتر داوکینز انجام داد - غیرممکن است.» [۲]

باشند:

«کنار گذاشتن ضابطه‌مند بودن جهش ژنتیکی و غیرتصادفی بودن آن ما را به سمت احتمالاتی سوق می‌دهد که امکان تحقق آنها بسیار اندک است و وقوع آنها در این چهارچوب زمانی که بر روی زمین می‌شناسیم، شدنی نیست. تکامل انباشتی نمی‌تواند این گمشده تقریباً ناممکن را حل کند.» [۲]

مشخصاً این دیدگاه در مقابل نظر داوکینز قرار می‌گیرد که جهش‌ها و تغییرات ژنتیکی را تصادفی قلمداد می‌کرد.

همچنین در کتاب توهّم بی‌خدایی با استناد به نتایج تکامل مطرح می‌شود که ارجحیت بر وجود نوعی قانونمندی است که تغییرات ژنتیکی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد تا در غالب موارد ثمربخش و مفید فایده

بنابراین بین دیدگاه داوکینز که تکامل را نتیجه جهش کاملاً تصادفی با هدایت کامل انتخاب طبیعی می‌دانست و دیدگاه قدیمی‌تری که نقش انتخاب طبیعی را انکار کرده و جهش را تنها نیروی پیش‌برنده تکامل می‌شمرد، دیدگاه میانه‌ای مطرح می‌شود:

«نه انتخاب به‌تنهایی راهبر فرایند تکامل است، و نه جهش ژنتیکی به‌طور صددرصد این مهم را بر عهده دارد، بلکه عقیده درست آن است که نوعی قانونمندی در جهش ژنتیکی یافت می‌شود که همان، پدیدآورنده احتمالات مفید و مثرثمری است که به این تکاملی که ما امروزه مشاهده می‌کنیم فرجام یافته است.» [۲]

یکی از مسائل مهمی که سید احمد الحسن روی آن دست می‌گذارد، بررسی تأثیر برخی از قوانین حاکم بر DNA بر تغییرات ژنتیکی است:

«نظام DNA و دقیق بودن ترکیب آن و نیز صحت و دقت همانندسازی اطلاعات آن، همچنین احتمال اندک روی دادن اشتباه در همانندسازی اطلاعات، همگی حاکی از آن است که برژن‌ها قانونی حکم‌فرمایی می‌کند که بر تغییر و جهش آنها نظارت دارد، به‌گونه‌ای که این تغییر در غالب موارد ثمربخش و مفید فایده است.» [۲]

سید احمد الحسن با اشاره به برخی از مکانیسم‌هایی که ژنوم در سیطره آن است، بیان می‌کند که این‌ها دلیلی بر ضابطه‌مندی نقشه ژنتیکی است:

«در جهش ژنتیکی، نقاط داغی وجود دارد، فشار جهش در همه جا یکسان نیست و ... و ... و ... ما شاهدیم که این امور یا قوانین که در واقع حاکم بر نقشه ژنتیکی است، با همکاری با انتخاب طبیعی، ترکیب و پیچیدگی فوق‌العاده و کاملی همچون ابزار هوشمندی برتر در انسان را پدید آورده است. پس این حق را داریم که نه‌تنها بگوییم قوانین مزبور بر وجود قانون‌گذار دلالت دارد، بلکه نشان از هدفدار بودن این قانون‌گذار و این‌که به‌دنبال بهتر کردن جسم است نیز می‌باشیم؛ زیرا شاهدیم که جسم با تکامل بهتر می‌شود.» [۲]

می‌توان تفاوت این دو دیدگاه را این‌چنین خلاصه کرد:

دیدگاه اول: جهش تصادفی است؛ سوگیری جهش وجود دارد، ولی گرایش سازگاران‌های ایجاد نمی‌کند؛ انتخاب طبیعی تنها نیروی جهت‌دهندهٔ تکامل است.

دیدگاه دوم: حکم قطعی دربارهٔ تصادفی بودن یا نبودن جهش در دسترس نیست؛ ارجحیت بر وجود نوعی قانونمندی است که جهش‌های مفید را بیشتر فراهم می‌کند؛ انتخاب طبیعی همراه با جهش گرایش‌دار جهت‌دهندهٔ تکامل‌اند.

در ادامه، برخی از مکانیسم‌ها و قوانین حاکم بر DNA بررسی خواهد شد که نشان می‌دهند این سازوکارها چگونه می‌توانند سهم بروز جهش‌های مفید را بیشتر کنند.

البته داوکینز وجود الگوها و قوانین در ژنوم را می‌پذیرد، اما بدون بررسی پیامدهای این قوانین و سوگیری‌های جهش، از آنها عبور کرده و نتیجه می‌گیرد که این موارد گرایشی در جهت سازگاری یا بهبود ایجاد نمی‌کنند. او می‌گوید «فقط در صورتی که تصادفی بودن را به مفهوم نبودن هیچ گرایشی در جهت بهتر کردن بدن در نظر بگیریم، آن‌وقت جهش کاملاً و به واقع تصادفی خواهد بود.» [۱] در ادامه، برخی از الگوها و قوانین کشف‌شده در جانداران مختلف بیان می‌شود و توضیح داده خواهد شد که چگونه این موارد سهم جهش‌های مفید را افزایش داده و گرایشی به‌سوی بهبود ویژگی‌های بدن ایجاد می‌کنند.

شدن جهش‌کند، نه در جهت بدتر شدن؟» [۱]
اگر فرض کنیم جهش‌ها به‌سمت سازگاری گرایش دارند، تنها راه ممکن برای این حالت فقط این نیست که ژن‌ها باید آگاهی انسان‌گونه‌ای داشته باشند تا مصلحت جاندار را در محیط جدید تشخیص دهند. در واقع، حالت‌های دیگری نیز وجود دارد که می‌توانند سهم جهش‌های مفید را افزایش دهند. برای مثال، کاهش جهش‌های مضر، به‌ویژه در ژن‌های حیاتی، می‌تواند نسبت جهش‌های مفید و خنثی را افزایش دهد. این امر می‌تواند به افزایش تنوع ژنتیکی منجر شود و در نتیجه، توانایی سازگاری جمعیت با تغییرات محیطی را بهبود بخشد.

شواهدی از قانونمند بودن نقشهٔ ژنتیکی که نسبت جهش‌های مفید را افزایش می‌دهند ابتدا باید اشاره کنیم که تصادفی یا غیرتصادفی بودن جهش‌های ژنتیکی ممکن است آن‌گونه که ریچارد داوکینز فرض کرده نباشد. همان‌طور که اشاره شد او برای این که توضیح دهد جهش نمی‌تواند گرایشی به‌سمت بهبود داشته باشد این سؤال را پیش می‌کشد: «چطور می‌شود از جهش انتظار داشت بداند چه چیز برای جاندار خوب است و چه چیز خوب نیست؟... جهش چطور می‌تواند کار را در جهت پیشرفت پیش برد؟ با چه دانایی جادویی کارسازی شده در درون بدن، تصمیم می‌گیرد که در جهت بهتر

الف) برخی از مکانیسم‌هایی که نرخ جهش را تنظیم می‌کنند

استرس‌هایی محیطی (مانند حضور آنتی‌بیوتیک‌ها) فعال می‌شود و به بقای باکتری در شرایط سخت کمک می‌کند. این مکانیسم با افزایش کلی نرخ جهش، تنوع ژنتیکی را بالا برده و شانس ظهور جهش‌های مفید را نیز افزایش می‌دهد. [۳]

می‌رود. در نهایت، پژوهشی مهم بررسی می‌شود که نشان می‌دهد چگونه نرخ جهش در ژن‌های ضروری کاهش می‌یابد. برای مثال، جهش‌های تطبیقی (Adaptive mutation) در باکتری E. coli که در اثر

در این بخش، ابتدا توضیح داده می‌شود که چگونه نرخ جهش می‌تواند از طریق مکانیسم‌های دقیق و غیرتصادفی افزایش یابد. سپس به شواهدی اشاره می‌شود که نشان می‌دهند نرخ کلی جهش در شرایط استرس محیطی بالا

توضیح:

در شرایط عادی، هنگامی که باکتری قصد دارد از طریق تقسیم دوتایی به دو سلول جدید تقسیم شود، برای همانندسازی DNA، از پلیمرازهای DNA مانند پلیمراز I و پلیمراز III (Pol I و Pol III) استفاده می‌کند. این آنزیم‌ها دقت بالایی دارند و نرخ خطای بسیار کمی در کپی‌برداری DNA ایجاد می‌کنند. اما در شرایط استرس محیطی مانند زمانی که در معرض آنتی‌بیوتیک‌ها قرار گیرند، مکانیسم‌هایی فعال می‌شوند که در نهایت باعث می‌شوند نوعی دیگر از پلیمرازها مانند Pol II, Pol V, Pol IV وارد عمل شوند که مکانیسم تصحیح خطای قوی ندارند. بنابراین احتمال خطا در همانندسازی افزایش می‌یابد. این پلیمرازها به دلیل نداشتن دقت کافی موجب می‌شوند نوکلئوتیدهای اشتباه در جایگاه‌های نادرست قرار گیرند و در نهایت منجر به جهش‌های ژنتیکی می‌شوند.



طول تکامل تضمین کند. به عبارت دیگر، استرس‌های محیطی مانند قرار گرفتن در محیطی که آنتی‌بیوتیک حضور دارد مکانیسم‌هایی را در باکتری فعال می‌کند که تنوع را در نسل باکتری افزایش داده و شانس بقا را در مسیر تکامل افزایش می‌دهد.

شواهد نشان می‌دهند، افزایش نرخ جهش در شرایط استرس‌زای محیطی، احتمال رخ دادن جهش‌های مطلوب را بیشتر می‌کند، زیرا هرچه تعداد جهش‌ها بیشتر باشد، شانس ظهور یک جهش مفید هم بالاتر می‌رود. این فرایند به *E. coli* اجازه می‌دهد به سرعت با محیط‌های تهدیدآمیز سازگار شود و بقای خود را در

برای ساده‌سازی، تصور کنید که دو نفر در حال بازی مار و پله هستند، اما با قوانین خاص. بازیکن اول (باکتری در شرایط استرس) تاس خود را دارد و هر ثانیه یک بار آن را می‌اندازد و بازی را ادامه می‌دهد. بازیکن دوم (باکتری در شرایط عادی) هم تاس خودش را دارد، اما تنها هر چند ساعت یک بار آن را می‌اندازد. در این حالت، واضح است که بازیکن اول، با وجود امکان برخورد با مارها (جهش‌های مضر)، بسیار سریع‌تر از بازیکن دوم به خط پایان می‌رسد و بازی را می‌برد. زیرا بازیکن اول تاس‌های بیشتری می‌اندازد و در نهایت بازی را در زمان کوتاه‌تری تمام خواهد کرد. در مقابل، بازیکن دوم چون تاس‌های کمتری می‌اندازد، زمان بیشتری طول می‌کشد تا به خط پایان برسد.



اما این پرسش همچنان باقی است: چگونه جهش‌های مضر کنترل می‌شوند تا به ساختارهای اساسی آسیب نرسانند؟ بخشی از پاسخ در مکانیسم‌های حفاظتی ژنوم نهفته است. ژن‌هایی که وظیفه حفظ ساختارهای اساسی و حیاتی را دارند در طول تکامل به‌گونه‌ای تثبیت شده‌اند که کمتر دچار تغییر شوند. به عبارت دیگر، حتی زمانی که نرخ جهش در کل ژنوم افزایش می‌یابد، ژن‌های حیاتی معمولاً محافظت می‌شوند یا تغییرات بسیار جزئی را تجربه می‌کنند. این ویژگی به جاندار اجازه می‌دهد تا از یک سو انعطاف‌پذیری لازم برای سازگاری با محیط جدید را داشته باشد و از سوی دیگر از تخریب ساختارهای کلیدی جلوگیری کند.

اگر بخواهیم بازی مار و پله را به واقعیت نزدیک‌تر کنیم، می‌توان قانونی اضافه کرد که براساس آن، بازیکنی که سریع‌تر تاس می‌اندازد (مشابه باکتری در شرایط استرس)، این امتیاز را داشته باشد که نیش مارها تنها یک‌درمیان برای او اعمال شود. به این ترتیب، او نه‌تنها سریع‌تر پیش می‌رود، بلکه کمتر در معرض نیش مار قرار می‌گیرد. در یکی از معتبرترین مجلات

پُرتنش، آیا افزایش جهش در کل ژنوم می‌تواند پیامد منفی داشته باشد؟ از آنجا که تنها برخی جهش‌ها به سازگاری با شرایط جدید کمک می‌کنند و بسیاری دیگر ممکن است مضر باشند، این امکان وجود دارد که افزایش کلی نرخ جهش، ساختارهای تثبیت‌شده و ضروری را نیز دستخوش تغییر کند. در این صورت، آیا این روند به نفع جاندار خواهد بود، یا ممکن است ثبات حیاتی آن را به خطر بیندازد؟ برای درک بهتر سؤال، می‌توان این موضوع را با یک ساختمان تشبیه کرد. اگر تنها مشکل یک اتاق، نبود پنجره باشد، تغییر کل ساختمان نه‌تنها غیرضروری، بلکه حتی خطرناک است؛ زیرا ممکن است تغییرات غیرهدفمند به تخریب فونداسیون و ستون‌ها منجر شود. در مقابل، راه‌حل منطقی این است که ساختارهای حیاتی حفظ شوند و تغییرات فقط در بخش‌های مورد نیاز اعمال گردد.

پاسخ: چنان‌که پیش‌تر مطرح شد، بسیاری از شواهد نشان می‌دهند که افزایش نرخ جهش باعث افزایش تنوع ژنتیکی در بسیاری از جانداران شده و از این‌رو، شانس بقای آنها را بیشتر می‌کند.

در دنیای موجودات زنده، مثال‌هایی از این دست فراوانند؛ برای مثال:

مطالعه Kozela و Johnston (۲۰۲۰) نشان داد که قرار گرفتن مخمر (*Saccharomyces cerevisiae*) در معرض استرس شوری، نرخ جهش‌های ژنتیکی را افزایش داده و واریانس ژنتیکی در مؤلفه‌های تناسب، مانند سرعت رشد، را در مخمرهای هاپلوئید تا بیش از هفت برابر بالا می‌برد. این افزایش تنوع ژنتیکی می‌تواند به ظهور جهش‌های مفیدی منجر شود که مقاومت مخمر را در برابر شوری بهبود می‌بخشد. [۴]

پژوهش Hasan و همکاران (۲۰۲۲) که بر روی جلبک تک‌سلولی (*Chlamydomonas reinhardtii*) انجام شد، نشان داد که شوری بالای آب منجر به افزایش نرخ جهش‌های ژنتیکی در این جلبک می‌شود. جهش‌هایی که موجب تحمل بیشتر شوری می‌شوند تحت فشار انتخاب طبیعی باقی می‌مانند و حفظ می‌شوند. این فرایند در نهایت به سازگاری جلبک در محیط‌های شور کمک می‌کند. [۵]

ممکن است این پرسش مطرح شود که در یک محیط جدید و

A 3D illustration of a test tube containing a complex molecular structure, surrounded by various other molecular models and particles, symbolizing nanotechnology or molecular biology. The test tube is tilted and contains a large, intricate structure made of orange and red spheres. Surrounding the test tube are several other molecular models, including clusters of blue spheres, red spheres, and a large blue sphere. The background is a solid light blue.

حتی در همان پژوهشی که به آن اشاره شد، تأثیر سوگیری جهش را مهم‌تر از انتخاب طبیعی می‌داند:

In conclusion, evolution around genes in Arabidopsis appears to be explained by mutation bias to a greater extent than by selection.

در نتیجه، به نظر می‌رسد که تکامل در اطراف ژن‌ها در گیاه آرابیدوپسیس (Arabidopsis) بیشتر تحت تأثیر سوگیری جهش قرار دارد تا انتخاب طبیعی.

مطالعات در این حوزه در حال افزایش است. پیش از این هم نتایج برخی مطالعات نشان داده بودند که مکانیسم‌هایی در ژنوم وجود دارند که می‌توانند به صورت غیر تصادفی نرخ جهش‌ها را کنترل کنند:

مطالعه Habig و همکاران (۲۰۲۱) منتشر شده در مجله Nature Communications، نشان می‌دهد که تغییرات ژنتیکی در قارچ بیماری‌زای *Zymoseptoria tritici* به صورت اتفاقی و یکنواخت رخ

نمی‌دهند و تحت تأثیر فرایندهای اپیژنتیک هستند. این پژوهش نشان داد که یک نوع نشانه شیمیایی روی پروتئین‌های ژنومی به نام $H^3K^{27}me^3$ باعث افزایش تعداد جهش‌ها می‌شود، درحالی‌که نشانه دیگری به نام $H^3K^9me^3$ تعداد آنها را کم می‌کند. این مطالعه نشان داد که جهش‌ها در کروموزوم‌های کم‌اهمیت (کروموزوم‌های فرعی) بیشتر از کروموزوم‌های اصلی رخ می‌دهند. علاوه بر این، دمای بالا (استرس دمایی) هم تعداد جهش‌ها را افزایش می‌دهد. در کل، این یافته‌ها نشان می‌دهند که تغییرات اپیژنتیک و شرایط محیطی می‌توانند تعداد و مکان جهش‌ها را

در ژنوم تغییر دهند و این موضوع بر مسیر تکامل این قارچ اثر می‌گذارد. [۷]

به عبارت دیگر، در ژنوم موجودات زنده، مکانیسم‌های دقیقی وجود دارند که با ایجاد نوعی نظم در روند تغییرات ژنتیکی، به بهبود سازگاری با شرایط محیطی کمک می‌کنند و بقای موجودات را در مسیر تکامل تسهیل می‌نمایند. برخی از این مکانیسم‌ها هنگام مواجهه با شرایط محیطی نامطلوب فعال شده و تنوع ژنتیکی را افزایش می‌دهند، درحالی‌که برخی دیگر با حفاظت از ژن‌های ضروری سهم کلی جهش‌های مضر را کاهش داده و در نتیجه نسبت جهش مفید (و خنثی) را افزایش خواهند داد.



احتمال مطرح شده است. با این حال، نظام زیستی از الگوها و قوانینی پیروی می‌کند که منشأ آنها هنوز به‌طور کامل شناخته نشده و نسبت دادن این الگوها صرفاً به انتخاب طبیعی، با چالش‌های مفهومی و تجربی همراه است.

در اینجا ممکن است پرسش مهمی مطرح شود: آیا قوانین حاکم بر تغییرات ژنتیکی، ازجمله سوگیری‌های جهش، خود می‌توانند نتیجه فرایند انتخاب طبیعی در جریان تکامل باشند؟ این ایده در پژوهش مونرو و همکاران (۲۰۲۲) به‌عنوان یک

اول: این فرضیه هنوز از نظر تجربی به‌صورت قطعی تأیید نشده است. مطالعات اخیر نشان می‌دهند که اگرچه انتخاب طبیعی ممکن است بر الگوهای توزیع جهش‌ها تأثیر بگذارد، اما عوامل دیگری نیز در این میان نقش دارند؛ ازجمله ویژگی‌هایی مانند پایداری پیوندهای شیمیایی در DNA و تمایل آن به جهش‌های خاص. برای نمونه، پایداری نسبی این پیوندها یا گرایش به بروز انواع خاصی از جهش‌ها (مانند جهش‌های *Transitional* در مقایسه با جهش‌های *Transversion*) می‌توانند الگوهای جهش را مستقل از انتخاب طبیعی شکل دهند.

دوم: حتی اگر بپذیریم که تنها انتخاب طبیعی در شکل‌گیری قوانین جهش نقش داشته است، پرسش عمیق‌تری مطرح می‌شود: خود انتخاب طبیعی چگونه پدید آمده است؟ چرا باید فرایندی در طبیعت وجود داشته باشد که به‌صورت نظام‌مند ویژگی‌هایی را تقویت کند که به بقا و سازگاری بیشتر می‌انجامند؟ آیا نمی‌توان جهانی را تصور کرد که در آن انتخاب طبیعی به‌گونه‌ای متفاوت عمل کند، مثلاً شایسته‌ترین‌ها همیشه برگزیده نشوند؟ به بیان دیگر، انتخاب طبیعی به قوانین اولیه فیزیکی وابسته است، قوانینی که اگر متفاوت بودند (مثلاً گرانش قوی‌تر یا پیوندهای شیمیایی ناپایدار)، شاید اصول زیست‌شناسی و سازوکار تکامل نیز تغییر می‌کردند. از این‌رو، فرض این که قوانین موجود در ژنوم تنها از طریق انتخاب طبیعی شکل گرفته‌اند، صرفاً پرسش را به عقب می‌برد.

را نفی کنند، با محدودیت‌هایی روبه‌رو هستند. زیرا حتی خود انتخاب طبیعی نیز به نظامی پیشین وابسته است که منشأ آن باید مورد پرسش قرار گیرد.

در نهایت، دیدگاه‌هایی مانند آنچه ریچارد داوکینز مطرح می‌کند که می‌کوشند با تکیه بر انتخاب طبیعی، تفسیری جامع از حیات ارائه دهند و نیاز به عاملی فراتر

سید احمد الحسن در خصوص منشأ انتخاب طبیعی می‌نویسد:

«طبیعت یا محیط موجود زنده با تمام اجزا و عناصری که دارد، پیرو قوانین ذرات کوانتومی است که عناصر همه اجسام از آن شکل می‌گیرد و وجود این ذرات کوانتومی نیز به نوبه خود، به یکی از چهار نیروی اصلی که همان نیروی جاذبه است، باز می‌گردد ... این نیرو الزاماً باید به یک وجود اصیل ازلی که بی‌نیاز از دیگران است بازگردد...»

ب) تغییرات اپی ژنتیکی و سازگاری هدفمند در جانداران

به ژن‌های خاص می‌شوند. در این فرایند، ابزارهای اپی ژنتیکی، مانند آنزیم‌هایی که گروه‌های شیمیایی (مانند گروه‌های متیل یا استیل) را به DNA یا هیستون‌ها اضافه یا از آن حذف می‌کنند، نقش کلیدی ایفا می‌کنند.

برای مثال، در گیاهان، هنگام مواجهه با خشکی، هورمون ابسیزیک اسید (ABA) مسیرهای سیگنالینگ را فعال کرده و بیان ژن‌های مسئول بسته شدن روزنه‌های برگ را تنظیم می‌کند تا از هدررفت آب جلوگیری شود.

تکامل نقشی ندارند، مگر این که الگوهای پایداری بسازند که به نسل‌های بعدی منتقل شوند و سازگاری‌های دائمی ایجاد کنند.

تغییرات اپی ژنتیکی معمولاً به صورت هدفمند رخ می‌دهند، به این معنا که تنظیم بیان ژن‌های مرتبط با شرایط محیطی مانند خشکی، استرس یا تغییرات رژیم غذایی را تسهیل می‌کنند. این هدفمندی ناشی از آن است که سیگنال‌های محیطی مسیرهای پیام‌رسانی سلولی را فعال می‌کنند و موجب هدایت عوامل تنظیم‌کننده

تغییرات ژنتیکی فقط به جهش‌ها و تغییر در توالی DNA محدود نمی‌شود؛ گاهی بدون تغییر در خود DNA، بخش‌هایی از آن فعال یا غیرفعال می‌شوند. این اتفاق از طریق تغییرات اپی ژنتیکی رخ می‌دهد که فرایندهایی مانند افزودن گروه‌های شیمیایی به DNA یا پروتئین‌های اطراف آن (متیلاسیون)، بیان ژن‌ها را تنظیم می‌کند. برخلاف جهش‌های ژنتیکی که تغییراتی دائمی در DNA ایجاد می‌کنند، تغییرات اپی ژنتیکی برگشت‌پذیرند و در سطح فرد رخ می‌دهند. این تغییرات معمولاً در

در ادامه، به برخی از شواهد علمی که این هدفمندی را نشان می‌دهند اشاره می‌شود:

اول: مقاومت به خشکی در *Arabidopsis thaliana*

در مطالعه‌ای از Chen و همکاران در سال ۲۰۱۸ مشخص شد که گیاه *Arabidopsis thaliana* هنگام مواجهه با خشکی، ژن P5CS^۱ را فعال می‌کند. این ژن ماده‌ای به نام پرولین تولید می‌کند که به گیاه در مقاومت به خشکی کمک می‌کند. همچنین، کم‌آبی باعث فعال شدن ژن دیگری به نام FRIGIDA (FRI) می‌شود که با همکاری ژن FLOWERING LOCUS C (FLC)، ساختار DNA و پروتئین‌های اطراف ژن P5CS^۱ را تغییر داده و قدرت آن را افزایش می‌دهد. این قابلیت به نسل‌های بعدی گیاه منتقل می‌شود و امکان سازگاری بیشتر با خشکی را فراهم می‌کند. [۸]

دوم: رژیم غذایی مادر در موش آگوتی

در مطالعه‌ای که Dolinoy در سال ۲۰۰۸ انجام داد، نشان داده شد که تغذیه مادران موش در دوران بارداری با مواد مغذی مانند فولات می‌تواند تغییراتی در ژن آگوتی ایجاد کند (ژن مرتبط با رنگ مو و چاقی در موش‌ها). این تغییرات باعث کاهش فعالیت ژن از طریق متیلاسیون DNA شده و در نتیجه، رنگ موی نوزادان از زرد به قهوه‌ای تغییر یافته و چاقی کاهش می‌یابد. همچنین، این تغییرات به نسل‌های بعدی منتقل شده و سلامت آنها را بهبود می‌بخشد. [۹]

سوم:

Li و همکارانش در سال ۲۰۲۳ نشان دادند که استرس نمکی در مرحله جوانه‌زنی برنج منجر به تغییرات اپی‌ژنتیکی در ژن‌های مهمی از جمله P5CS^۲، SOS^۱ و HKT^۲ و AHA^۲ می‌شود. این تغییرات نقش مؤثری در تنظیم فعالیت ژن‌ها ایفا کرده و باعث افزایش تحمل برنج به شوری می‌شوند. علاوه بر این، این تغییرات اپی‌ژنتیکی ممکن است به نسل‌های بعدی منتقل شده و پایه‌ای برای اصلاح و پرورش ارقام مقاوم به شوری فراهم کنند. [۱۰]

اما آیا تغییرات اپی ژنتیکی که برگشت پذیر در نظر گرفته می شوند، می توانند تغییرات کاملاً پایدار ایجاد کنند تا باعث سازگاری دائمی شوند و به وسیله انتخاب طبیعی تحت گزینش قرار گیرند؟

پاسخ: بسیاری از مطالعات اخیر نشان می دهد که برخی از تغییرات اپی ژنتیکی، به ویژه متیلاسیون DNA، می توانند برای بلندمدت و حتی هزاران نسل پایدار باقی بمانند. یافته ها حاکی از آن است که این تغییرات بدون اصلاح در توالی DNA منتقل شده و تحت تأثیر انتخاب طبیعی در حفظ تنوع زیستی و تنظیمات ژنی پایدار می ماند.

[۱۱-۱۳]

از این رو، مورد اخیر می تواند یکی از سازوکارهای ممکن در مسیر تکامل و عامل بروز تغییرات ژنتیکی غیرتصادفی باشد. به این صورت که برخی از تغییرات اپی ژنتیکی بلندمدت بوده و به شکلی هدفمند و غیرتصادفی در واکنش به سیگنال های مشخص محیط، باعث می شوند که نحوه بیان یا فعال شدن برخی ژن های خاص تغییر کند تا جاندار با آن شرایط محیطی سازگار شود.

نتیجه گیری:

هستند. سید احمد الحسن در کتاب توهم بی خدایی این گونه توضیح می دهد: «نظام تکامل مانند یک گل، با جهش ژنتیکی گرایش دار، به سمت پیشرفت حرکت می کند. این ها همه تأکیدی است بر این که نظام مزبور با قواعدی دقیق یقیناً می خواهد در مسیری خاص به بهبود جسم برسد؛ و این همان هدف این نظام است. این موارد همگی به روشنی حکایت از آن دارد که پشت سر این ماجراها قانون گذاری قرار گرفته است.» [۲]

والحمد لله رب العالمین

شرایط محیطی خاص، مانند خشکی، استرس یا رژیم غذایی، را تحت تأثیر قرار می دهند. این شواهد حاکی از آن است که چنین تغییراتی نه تنها تصادفی نیستند، بلکه می توانند به شکلی نظام مند وقوع تغییرات مفید را تسهیل می کنند. در نتیجه، انتخاب طبیعی نه به تنهایی، بلکه همراه با جهش های گرایش دار جهت دهنده تکامل است. این یافته ها از نظر معنایی نیز قابل توجه اند، زیرا با دیدگاه خداناباورانی مانند ریچارد داوکینز که جهش ها را کاملاً تصادفی می دانند، در تضاد

یافته های اخیر در حوزه ژنتیک، درک سنتی ما را از تغییرات و دگرگونی های ژنتیکی متحول کرده است. این مقاله به بررسی مکانیسم هایی پرداخته که احتمال وقوع تغییرات ژنتیکی مفید را افزایش می دهند. برخی از این مکانیسم ها پیش از انتخاب طبیعی، نرخ جهش های مضر را کاهش داده و از این طریق نسبت جهش های مفید افزایش می یابد. علاوه بر این، تغییرات اپی ژنتیکی پایدار نیز مشاهده شده اند که به صورت هدفمند تنها ژن های مرتبط با



- [1] Dawkins R. The blind watchmaker: Why the evidence of evolution reveals a universe without design. WW Norton & Company; 1996.
- [2] al-Hasan A. The Atheism Delusion. Baghdad: Najmat al sabah; 2013. 612 p.
- [3] Cirz RT, Chin JK, Andes DR, de Crécy-Lagard V, Craig WA, Romesberg FE. Inhibition of mutation and combating the evolution of antibiotic resistance. PLoS biology. 2005 Jun;3(6):e176.
- [4] Kozela C, Johnston MO. Effect of salt stress on mutation and genetic architecture for fitness components in *Saccharomyces cerevisiae*. G3: Genes, Genomes, Genetics. 2020 Oct 1;10(10):3831-42.
- [5] Hasan AR, Lachapelle J, El-Shawa SA, Potjewyd R, Ford SA, Ness RW. Salt stress alters the spectrum of de novo mutation available to selection during experimental adaptation of *Chlamydomonas reinhardtii*. Evolution. 2022 Oct 1;76(10):2450-63.
- [6] Monroe JG, Srikant T, Carbonell-Bejerano P, Becker C, Lensink M, Exposito-Alonso M, Klein M, Hildebrandt J, Neumann M, Kliebenstein D, Weng ML. Mutation bias reflects natural selection in *Arabidopsis thaliana*. Nature. 2022 Feb 3;602(7895):101-5.
- [7] Habig M, Lorrain C, Feurtey A, Komlusi J, Stukenbrock EH. Epigenetic modifications affect the rate of spontaneous mutations in a pathogenic fungus. Nature communications. 2021 Oct 7;12(1):5869.
- [8] Chen Q, Zheng Y, Luo L, Yang Y, Hu X, Kong X. Functional FRIGIDA allele enhances drought tolerance by regulating the P5CS1 pathway in *Arabidopsis thaliana*. Biochemical and Biophysical Research Communications. 2018 Jan 1;495(1):1102-7.
- [9] Dolinoy DC. The agouti mouse model: an epigenetic biosensor for nutritional and environmental alterations on the fetal epigenome. Nutrition reviews. 2008 Aug 1;66(suppl_1):S7-11.
- [10] Li Y, Guo D. Transcriptome and DNA methylome analysis of two contrasting rice genotypes under salt stress during germination. International Journal of Molecular Sciences. 2023 Feb 16;24(4):3978.
- [11] Hollwey E, Briffa A, Howard M, Zilberman D. Concepts, mechanisms and implications of long-term epigenetic inheritance. Current Opinion in Genetics & Development. 2023 Aug 1;81:102087.
- [12] Jablonka E, Raz G. Transgenerational epigenetic inheritance: prevalence, mechanisms, and implications for the study of heredity and evolution. The Quarterly review of biology. 2009 Jun;84(2):131-76.
- [13] Williams, B.P. and Gehring, M., 2020. Principles of epigenetic homeostasis shared between flowering plants and mammals. Trends in Genetics, 36(10), pp.751-763. Ad que magnianto exeat.
- Mil imolupt amenis necusapita quaeceatur? Qui blaccullo

بررسی تطبیقی حدیث رسول خدا (ص) درباره پرچم‌های

سیاه خراسان

به قلم سید احمد حسینی کاظمی



از جمله احادیثی که بر وجود شخصیت مهدی (ع) در آخرالزمان اشاره دارد، حدیثی از رسول خدا (ص) درباره ایشان (ع) و حضور او در میان پرچم‌های سیاه خراسان است. نکاتی چند در این روایت وجود دارد که در ادامه این مقاله، با استناد به کتاب «رساله‌ای درباره حدیث خلیفه خدا مهدی»، نوشته دکتر شیخ ناظم عقیلی، به آنها خواهیم پرداخت.

متن حدیث به شرح زیر است:

ابن ماجه گفته است: محمد بن یحیی و احمد بن یوسف به ما گفتند، عبدالرزاق به ما گفت، از سفیان ثوری، از خالد حذاء، از ابوقلابه، از ابوسماء رحبی، از ثوبان، نقل کرد که رسول خدا (ص) فرمود: «نزد گنج شما سه نفر کشته خواهند شد که همگی فرزندان خلیفه‌اند. سپس (خلافت) برای هیچ کدام از آنها میسر نمی‌شود. آنگاه پرچم‌های سیاه از جانب مشرق بیرون می‌آیند و با شما چنان می‌جنگند که تاکنون هیچ قومی چنین نکرده است. سپس چیزی را بیان کرد که در خاطر ندارم و فرمود: اگر او را دیدید، با او بیعت کنید، حتی سینه‌خیز بر روی برف‌ها، چون او خلیفه خدا مهدی است.» [۱]

مهدی خلیفه خدا

طبق این حدیث، روشن است که مهدی برخلاف آنچه برخی (اهل سنت) می‌خواهند به تصویر بکشند، فقط یک مرد صالح نیست؛ بلکه به تصریح روایت، او خلیفه و جانشین خداست. در پی این خلافت الهی مهدی:

۲. از خلیفه خدا بودن مهدی، وجوب اطاعت از او فهمیده می‌شود. به همین دلیل، رسول خدا (ص) فرمودند:

«وقتی او را دیدید، با او بیعت کنید، حتی سینه‌خیز بر روی برف‌ها.»

این عبارت، تأکیدی بر اهمیت یاری اوست.

۱. برگزیدن او تنها به خداوند متعال اختصاص دارد و مردم در این مسئله هیچ نقشی ندارند، به‌ویژه آن‌که ایشان (ع) در زمانی خروج می‌کند که جامعه پر از هرج و مرج است و اسلام و اهل آن در غربت به سر می‌برند.

وقتی امت در شرایط طبیعی خود از حق انتخاب خلیفه خدا برخوردار نیست، پس وضعیت آنان در شرایط مصیبت‌بار آخرالزمان چگونه خواهد بود؟!

لزوم یاری پرچم‌های سیاه مشرقی، پیش از قیام امام مهدی (ع)

برکسی پوشیده نیست که پرچم‌های سیاه مشرقی مربوط به قبل از قیام امام مهدی (ع) در مکه هستند. روایت نشان می‌دهد که امام هدایتگری از خلفای الهی وجود دارد که یاری او، پیش از قیام امام مهدی (ع)، بر همگان واجب است.

اهمیت این یاری تا آنجاست که امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

از ابوطفیل نقل شده است که علی (ع) به او فرمود:
«ای عامر، وقتی شنیدی پرچم‌های سیاه از خراسان رو
نموده‌اند، اگر در صندوق قفل شده‌ای بودی، این قفل
و صندوق را بشکن؛ حتی اگر زیر آن کشته شوی! و اگر
نتوانستی، آن را بگلتان؛ حتی اگر زیرش کشته شوی.» [۲]

به هر حال، بدون در نظر گرفتن این که شخص امام
مهدی (ع) در میان پرچم‌های سیاه مشرق حضور دارد
یا خیر، روایاتی وجود دارد که به هدایتگر بودن آنها و
جوب یاری‌شان تأکید دارند. از جمله:

ابن ابی شیبہ کوفی در المصنف و ابن ماجه در سنن
از عبدالله بن مسعود نقل کرده‌اند که گفته است: وقتی
نزد رسول خدا (ص) بودیم، جوانانی از بنی‌هاشم آمدند.
پیامبر (ص) وقتی آنان را دید، چشمانش اشکبار شد و
رنگ چهره‌اش تغییر کرد. [راوی] می‌گوید عرض کردم: "چرا
در چهره شما حالت ناراحتی می‌بینم؟" فرمود: "خداوند
برای ما اهل بیت، آخرت را به جای دنیا برگزیده است.
اهل بیت من پس از من دچار بلا، رانده شدن و آوارگی
خواهند شد، تا آن که قومی از مشرق، با پرچم‌های سیاه
خواهند آمد. آنها خواهان خیرند، ولی به آن نمی‌رسند.
می‌جنگند و پیروز می‌شوند و آنچه را می‌خواهند به
دست می‌آورند، ولی آن را نمی‌پذیرند، تا آن که به مردی
از اهل بیت من می‌دهند که زمین را پر از عدل می‌کند،
همان طور که از ظلم و ستم پر شده بود. هرکس آن
زمان را درک کرد باید به سوی آنان بشتابد، حتی [اگر لازم
باشد] سینه‌خیز بر روی برف." [۳]

همچنین سیوطی گفته است، نعیم بن حماد، از حسن،
از رسول خدا (ص) نقل کرده است:

«بلایی را که به اهل بیت من می‌رسد، بیان
فرمود تا آن که خداوند پرچمی سیاه از سوی مشرق
برمی‌انگیزد. هرکس آن را یاری دهد خداوند او را یاری
می‌دهد و هرکس آن را وانهد خداوند او را خوار می‌کند،
تا این که مردی که اسمش مانند اسم من است، ظهور
می‌کند. او فرماندهی آنان را بر عهده می‌گیرد و خداوند
او را تأیید و یاری می‌کند.» [۴]

نکته مهم آن است که شتافتن به سوی پرچم‌های سیاه هنگام خروج، لزوماً به این معنا نیست که پیش از آن، یاری این پرچم‌ها واجب نبوده است. بلکه روشن است که **این پرچم‌ها باید پیش از خروج علیه سفیانی موجود باشند** و طرز تفکر و عقیده‌شان برای مردم روشن شده باشد. از سوی دیگر، امکان ندارد چنین لشکری با این سطح از آمادگی فکری و نظامی، به صورت تصادفی و بی برنامه شکل گرفته باشد.

نبرد با سفیانی

منحرفی هستند که با نیروهای ضد اسلام اصیل محمدی و مهدوی هم‌راستا هستند. بنابراین، هدف اصلی پرچم‌های سیاه مشرقی، یاری امام مهدی (ع) و مقابله با سفیانی و سپاهیان فاسدش است که از شام خروج می‌کنند و بسیاری از کشورهای عربی را با رعب و خشونت ویران می‌سازند. و خدا بهتر می‌داند.

است که:
* سفیانی حرکتی شوم است که از کشورهای عربی و به ویژه شام (سوریه) آغاز می‌شود.
* جناح‌های دینی و سیاسی حاکم بر کشورهای عربی از این حرکت پیروی خواهند کرد (برخی روایات به روشنی به این نکته اشاره دارند). به همین دلیل، بدترین دشمنان پرچم‌های سیاه مهدوی، اعراب

در بخشی از روایت ابن‌ماجه آمده است: «... سپس پرچم‌های سیاه از مشرق می‌آیند و با شما چنان می‌جنگند که هیچ قومی چنین نکرده است ...»
در عبارت «و با شما می‌جنگند»، باید توجه داشت که مخاطب، مسلمانان آن زمان بوده‌اند. بنابراین، آنچه از مجموع احادیث و اخبار نبردهای آخرالزمان برمی‌آید، این

گنج به چه معناست؟

و هریک از آن‌ها می‌گویند، ای کاش من کسی بودم که نجات می‌یافت.»
چه بسا مقصود سخن پیامبر (ص) از «گنج شما»، همان اشاره‌ها در دیگر روایات به جنگ فرات باشد. این در حالی است که در خصوص روایات «گنج کعبه» نمی‌توان چنین برداشتی کرد.

آنچه در روایات آمده است، نمی‌توان با قطعیت نظر داد. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۷۴، از ابوهریره: رسول خدا (ص) فرمودند: «ساعت برپا نمی‌شود تا آن که فرات از کوهی از طلا پر شود. مردم بر سر آن به جنگ می‌پردازند. از هر صد نفر، نود و نه نفر کشته می‌شوند»

در بخشی از روایت مورد بحث، رسول خدا (ص) فرمودند: «نزد گنج شما سه نفر کشته می‌شوند که همگی فرزندان خلیفه هستند ...»
حال، مقصود از «گنج» چیست؟ در احادیث، به «گنج کعبه» و «گنج فرات» اشاره شده است؛ درباره لفظ «گنج» با توجه به

اما گنج فرات در کجاست؟

نعم بن حماد در الفتن، صفحه ۲۰۷، از کعب نقل کرده است: «فرات در منطقه شام یا اندکی بعد از آنجاست و محل اجتماع بزرگی خواهد بود که به خاطر اموال جنگ خواهند کرد. از هر ۹ نفر، ۷ نفر کشته می شوند. و این، پس از واقعه ای در ماه رمضان و پس از تفرقه میان پرچم های سه گانه خواهد بود ...»

شیخ کلینی در کافی، ج ۸، ص ۲۹۵، با سند صحیح از امام باقر (ع) آورده است که ایشان می فرماید: «ای میسر، میان شما و قرقسیا چقدر فاصله است؟» عرض کردم: «در نزدیکی کرانه فرات قرار دارد.» فرمود: «در آنجا حادثه ای رخ خواهد داد که از زمانی که خداوند تبارک و تعالی آسمان ها و زمین را آفرید، نظیر آن نبوده است و تا هنگامی که آسمان ها و زمین پابرجاست، همانند آن نخواهد بود. ضیافتی برای پرنده گان خواهد بود؛ درندگان زمین و پرنده گان آسمان از آن

سیر می شوند. قیس در آنجا نابود می شود و کسی برای یاری شان فراخوانده نمی شود.»

به نظر می رسد نبرد گنج که رسول خدا (ص) از آن یاد کردند، یا به عبارتی نبرد گنج فرات، همان نبرد قرقسیاست که از اتفاقات زمان ظهور امام مهدی (ع) است، یعنی از نظر زمانی، روایت پرچم های سیاه مشرقی و روایات مربوط به نبرد قرقسیا، مرتبط به زمان ظهور است و از نظر مکانی نیز به یک مکان اشاره دارند. از طرفی، وجه شباهت دیگر این دو نبرد آن است که سه نفر در آنها می جنگند که همگی خلیفه زاده هستند: «سه نفر که همگی فرزند خلیفه اند در آن کشته می شوند.»

در ادامه، به حدیثی از امام باقر (ع) استناد می کنیم.

شیخ نعمانی در کتاب الغیبه، از جابر بن یزید جعفی نقل می کند: امام باقر (ع) فرمود: «... در این هنگام، سه پرچم با یکدیگر درگیر

می شوند: پرچم اصبه، پرچم ابقع و پرچم سفیانی. سفیانی با ابقع مقابله می کند. آنها با یکدیگر می جنگند و سفیانی او و پیروانش را می کشد، سپس اصبه را نیز نابود می کند. پس از آن، تمام تلاشش معطوف حرکت به سوی عراق می شود. لشکریانش از قرقسیا عبور می کنند. در آنجا می جنگند و صدهزار تن از ستمکاران کشته می شوند...» [۵]

این روایت نیز نشان می دهد که: نبرد قرقسیا = نبرد گنج فرات = نبرد گنج

اما این سه خلیفه زاده چه کسانی هستند؟

به نظر می رسد همان صاحبان پرچم های سه گانه ای هستند که در شام خروج می کنند: ابقع مصری، اصبه و سفیانی.

برای مطالعه دقیق تر، به کتاب «رساله ای درباره خلیفه خدا مهدی»، نوشته دکتر شیخ ناظم عقیلی، مراجعه کنید. [۶]

منابع:

- [۱] محمد بن یزید قزوینی، سنن ابن ماجه؛ تحقیق، شماره گذاری و تعلیق: محمد فؤاد الباقي، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ج ۲، ص ۱۳۶۷، ح ۴۰۸۴.
- [۲] متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۷۸، ش ۳۱۵۱۴.
- [۳] سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۶، ح ۴۰۸۲؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۶۹۷.
- [۴] جلال الدین سیوطی، الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۶۸.
- [۵] شیخ نعمانی، الغیبه، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.
- [۶]



گفت‌وگوی داستانی، فصل دوم «تسلی‌دهنده»

به قلم متیاس

اقامت اول



هنوز زمان زیادی از آمدن مهمان‌ها نگذشته بود که یکی از آن‌ها، که نامش «سروش» بود، متن آیه‌ای را که بر تابلوی روی دیوار قرار داشت، با صدای نسبتاً بلندی خواند و گفت:

مهمانی آغاز شد؛ دورهمی دوستانه‌ای که کاملاً هدفمند و برنامه‌ریزی شده بود و الیاس و ساره به قصد سخن گفتن از احمد الحسن، آن را ترتیب داده بودند.



که با دیدن این تابلو، چه سؤالی می‌تواند برایت پیش آمده باشد؟
سروش گفت: «خب، واضح است! حتماً دلیلی داشته‌اید که بین آن همه آیات کتاب مقدس، این آیه را انتخاب کرده‌اید. دلیلتان برایم سؤال شد.»

«چه خط زیبایی! و چه انتخاب سؤال‌برانگیزی! مبارک است. این تابلو را تا به حال در خانه‌تان ندیده بودم.»
الیاس خندید و گفت: «سلامت باشی، رفیق. متشکرم. اما گفתי انتخابی سؤال‌برانگیز! اکنون برای من هم این سؤال مطرح شد

شاید در آن لحظات، هیچ‌کس به اندازه ساره خوشحال نبود؛ چراکه اصلاً فکرش را نمی‌کرد که به این زودی باب گفت‌وگو درباره احمد الحسن باز شود. او پذیرایی از مهمان‌ها را آغاز کرد، و الیاس که منتظر بود کار ساره و تعارف‌ها و تشکر کردن‌های دیگران به پایان برسد که توضیحاتش را آغاز کند، با این سخن از یکی دیگر از دوستانشان مواجه شد:

«در میان ما که سال‌هاست همدیگر را می‌شناسیم و دوستی‌مان برادرانه شده است، الیاس از همه بیشتر به خداوند و کتاب مقدس علاقه دارد. یادم هست از همان ابتدا یک کتاب مقدس جیبی همراهش بود و گاه‌به‌گاه آن را باز می‌کرد و می‌خواند. هنوز هم آن کتاب را داری؟ چند وقتی است آن را همراهت نمی‌بینم!»

الیاس خندید و گفت: «و دنیا و شهوات آن در گذر است، لکن کسی که به اراده خدا عمل می‌کند، تا به ابد باقی می‌ماند.» [۲] بله، هنوز هم آن را دارم، اما مدتی است که کتاب دیگری را جایگزین آن کرده‌ام! ساره لبخند تحسین‌برانگیزی زد، زیرا متوجه منظور همسرش از کتاب جایگزین شد.

الیاس ادامه داد و گفت: «لطفاً راحت باشید و از خودتان پذیرایی

کنید. من هم هم‌زمان که شما مشغول هستید، پاسخ سؤالی را که برای سروش پیش آمده است برای همگی بیان می‌کنم.»

او سپس رو به همسرش کرد و گفت: «ساره جان، از تو نیز می‌خواهم که ساکت نمایی و لطفاً هرکجا که توضیحاتم نیاز به تصحیح یا تکمیل داشتند، آن‌ها را بیان کنی.»

ساره لبخندی زد و گفت: «با کمال میل! اما پیش از این که آن خبر خوش را به دوستانمان بدهی، سخنی کوتاه بگویم و سپس تو ادامه بده.»

او با آرامش و لبخند همیشگی‌اش رو به مهمانان کرد و گفت: «عزیزانم، سال‌هاست که با یکدیگر دوست هستیم و همچون خواهر و برادر شده‌ایم. شما ما را می‌شناسید و می‌دانید که به راحتی تسلیم هر سخنی نمی‌شویم. همین چند دقیقه پیش بود که گفتید الیاس اهل مطالعه دائمی کتاب مقدس است و نسبت به عیسای مسیح و هر موضوعی که به او مربوط می‌شود، حساس و نکته‌سنج است. در مقابل، ما نیز شما را می‌شناسیم. می‌دانیم دوستانی مؤدب و باشخصیت داریم که اهل توهین و فحاشی نیستند. از شما می‌خواهم که بعد از شنیدن حرف‌های ما، بدون پیش‌داوری به

آن نگاه کنید و قضاوت را به بعد از فکر کردن و تحقیق درباره‌اش موکول کنید.»

ساره سپس این آیه را خواند:

«دل مرد عادل در جواب دادن تفکر می‌کند، اما دهان شیرین، چیزهای بد را جاری می‌سازد.» (امثال ۱۵: ۲۸) هانا که از دوستان قدیمی ساره بود و به همراه خانواده‌اش در آن مهمانی حضور داشت، با تعجب و هیجان گفت: «خدای من! عجب مهمانی متفاوتی شده است. الیاس و ساره ما را دعوت کرده‌اند و برایمان آیات کتاب مقدس را می‌خوانند. یاد جلسات کلیسا افتادم! بی‌صبرانه منتظرم بدانم آن خبر خوش چیست!»

ساره خندید و گفت: «چایت را بنوش! یقین دارم بعد از شنیدن سخنان الیاس، دیگر فرصت نوشیدنش را نخواهی داشت، چون بعد از آن یا خودت سؤال می‌پرسی یا به‌دقت به سؤالات دیگران و پاسخ‌های الیاس گوش می‌دهی و دیگر چایت سرد می‌شود.»

ساره با اشتیاق فراوان به همسرش نگاه معناداری کرد و از او خواست شروع کند.

و سرانجام الیاس همان کاری را کرد که به شوق انجام دادنش، این مهمانی را ترتیب داده بودند. او این‌گونه آغاز کرد:

«اما چگونه کسی را بخوانند که به او ایمان نیاورده‌اند؟ و چگونه به کسی ایمان آورند که از او نشنیده‌اند؟ و چگونه بشنوند، اگر کسی به آنان موعظه نکند؟* و چگونه موعظه کنند، اگر فرستاده نشوند؟ چنان که نوشته شده است: «چه زیباست پای‌های کسانی که بشارت می‌آورند.» [۳] عزیزانم، دورهمی امروزمان شکل کاملاً متفاوتی با دیگر دورهمی‌هایمان دارد. ما قصد داریم بشارت ظهور کسی را بدهیم که سال‌ها قبل، عیسای مسیح وعده آمدنش را داده است: «تسلی‌دهنده»، همان کسی که عیسی گفت می‌روم ولی او را نزد شما می‌فرستم: "و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم تسلی‌دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم." (یوحنا ۱۶: ۷) **واکنون آن فرستاده آمده است.**»

برای لحظاتی، سکوت سنگینی بر مهمانی حاکم شد و سپس سروش با تعجب گفت:

«تسلی‌دهنده؟! درست شنیدم؟! او که از ابتدا تا به حال با ما ایمان‌داران بوده است، چرا می‌گویی اکنون آمده است؟!»

هانا نیز گفت:

«من هم می‌خواستم همین را بگویم! تسلی‌دهنده یا همان روح‌القدس که همیشه با ما بوده است و آمدنش به دیروز و امروز بر نمی‌گردد! الیاس، منظورت را نفهمیدیم! لطفاً بیشتر توضیح بده.»

صدای تأیید دیگران هم شنیده شد و همگی به الیاس چشم دوخته بودند تا پاسخ دهد.

الیاس لبخندی زد و گفت: «بله، درست شنیدید! خبر آمدن تسلی‌دهنده را دادم. اما عزیزانم، تسلی‌دهنده، روح‌القدس نیست. البته ما نیز گمان می‌کردیم تسلی‌دهنده همان روح‌القدس است، اما حال متوجه اشتباهمان شده‌ایم. چراکه برای تسلی‌دهنده در کتاب مقدس، ویژگی‌ها و توصیفاتی بیان شده است که اصلاً نمی‌تواند به روح‌القدس اشاره داشته باشد.»

«مثلاً چه توصیفاتی؟!»

سروش پرسید:

الیاس پاسخ داد: «مثلاً به این قسمت از کلام عیسی دقت کن! او می‌گوید، "اگر نروم، تسلی‌دهنده نزد شما نخواهد آمد..."
تو می‌گویی تسلی‌دهنده، روح‌القدس است؟ بسیار خب! پس براساس این سخن عیسی، باید عیسی نباشد تا روح‌القدس بیاید. اما حال این آیه را بخوانیم:
"۲۲ و چون [عیسی] این را گفت، دمید و به ایشان گفت: «روح‌القدس را بیابید» [۴]، ۲۳ گناهان آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد." (انجیل یوحنا ۲۰:۲۲-۲۳)
کاملاً واضح است که عیسی در زمان حضور خود، روح‌القدس را به شاگردانش عطا کرد. یا به عبارتی، عیسی نرفته بود که روح‌القدس بیاید؛ عیسی حضور داشت و در حضور او روح‌القدس به شاگردان داده شد، اما برای آمدن تسلی‌دهنده وعده داده شده باید عیسی برود تا او بیاید. باید عیسی نباشد تا او را بفرستد ... امیدوارم توضیحاتم تا اینجا واضح باشد ...»
ادامه دارد ...

منابع:

[۱] انجیل یوحنا ۷:۱۶

[۲] نامه اول یوحنا ۱۷:۲

[۳] رومیان ۱۴:۱۰-۱۵

[۴] یا به معنای دقیق‌تر «دریافت کنید»، همان‌طور که در نسخه‌های انگلیسی Receive آمده است که به معنای "دریافت کنید" است.

المنقذ، روایت‌های انتخاب‌شده سلسله‌مقالات تربیت‌فرزند راه‌حل در خانه شماست

ا قسمت دوم: نقش خانواده در شکل‌گیری شخصیت
کودک و اهمیت توجه عاطفی به نوزادان

به قلم لمی المؤمن



خانواده به عنوان نخستین دنیای اجتماعی که کودک با آن ارتباط برقرار می‌کند، نقش اساسی در شکل‌گیری شخصیت و هویت او ایفا می‌کند. اعضای خانواده همچون آینه‌هایی برای کودک عمل می‌کنند که از طریق آنها، خود را می‌بیند و درک می‌کند. این ارتباط اولیه، پایه‌های رشد عاطفی، اجتماعی و روانی کودک را پیریزی می‌کند. در این مقاله، به بررسی اهمیت خانواده در مراحل آغازین زندگی کودک، به‌ویژه در دوران نوزادی و نقش والدین در تأمین نیازهای عاطفی و روانی او می‌پردازیم.

نوزادی؛ مرحله‌ای حساس در شکل‌گیری شخصیت

نوزادی نخستین و مهم‌ترین مرحله در روند شکل‌گیری انسان است. در این دوره، نوزادان با چالش‌ها و نیازهایی مشابه روبه‌رو هستند که نیازمند توجه و مراقبت ویژه از سوی والدین، به‌ویژه مادر، هستند. نوزادان قادر به بیان نیازهای خود نیستند و گریه، تنها ابزار آنها برای ارتباط با دنیای اطراف است. این گریه‌ها ممکن است ناشی از گرسنگی، درد، ناراحتی‌های جسمی (همچون التهاب پوست بر اثر پوشک)، دندان‌درآوردن یا حتی احساس جدایی از مادر باشد. نوزاد پس از نه ماه زندگی در رحم مادر، به‌طور طبیعی به حضور و گرمای او وابسته است؛ و جدایی از این محیط امن، می‌تواند برایش استرس‌زا باشد.

نقش مادر در تأمین نیازهای عاطفی نوزاد

مادر به عنوان نخستین مراقب نوزاد، نقش حیاتی در تأمین نیازهای عاطفی و جسمی او دارد. غریزه مادری، زن را به‌سوی مراقبت از نوزاد و پاسخ‌گویی به نیازهای او سوق می‌دهد. با این حال، برخی بر این باورند که پاسخ دادن بیش‌ازحد به گریه‌های نوزاد، ممکن است باعث وابستگی بیمارگونه او شود. اما پژوهش‌ها نشان می‌دهد که توجه عاطفی و فیزیکی به نوزاد، نه تنها منجر به وابستگی ناسالم نمی‌شود، بلکه زمینه‌ساز رشد احساس امنیت و اعتماد به نفس در کودک است. نوزادانی که از محبت و توجه کافی بهره‌مند می‌شوند در مراحل بعدی زندگی کمتر با مشکلات رفتاری و روانی مواجه خواهند شد.

نقش پدر در تربیت و رشد کودک

هرچند نقش مادر در مراقبت از نوزاد بسیار پررنگ است، اما نقش پدر نیز در تربیت و رشد کودک انکارناپذیر است. پدران نیمی از مسئولیت‌ها را بر عهده دارند و تعامل عاطفی آنها با نوزاد، تأثیر بسزایی در رشد روانی و ذهنی کودک دارد. پژوهش‌ها حاکی از آن است که هرچه تعامل عاطفی پدر با نوزاد بیشتر باشد، احتمال بروز مشکلات رفتاری در کودک کاهش می‌یابد. افزون بر این، حمایت عاطفی پدران در دوران کودکی، رضایت از زندگی و کیفیت روابط اجتماعی کودک را در آینده بهبود می‌بخشد.

نمونه‌ای جالب از نقش فعال پدران در مراقبت از کودکان، قبیله «بایاکا» در جمهوری آفریقای مرکزی است. در این قبیله، پدران مسئولیت مراقبت از کودکان را بر عهده دارند و درحالی‌که مادران برای شکار می‌روند، پدران به تمیزکردن، بازی کردن و مراقبت از کودکان می‌پردازند. این الگوی رفتاری نشان‌دهنده آن است که نقش پدران در تربیت کودکان می‌تواند به اندازه نقش مادران حیاتی و مؤثر باشد.

تأثیر توجه عاطفی بر رشد روانی کودک

تحقیقات گسترده در حوزه روان‌شناسی کودک تأکید دارند که توجه عاطفی به نوزادان، نه تنها زمینه‌ساز رشد سالم روانی و ذهنی آنهاست، بلکه از بروز بیماری‌های روانی در آینده پیشگیری می‌کند. کودکانی که در محیطی پرمحبت پرورش می‌یابند در آینده، افرادی با شخصیت قوی و مقاوم در برابر چالش‌های زندگی خواهند بود. این واقعیت نشان می‌دهد که دوران کودکی، به‌ویژه نوزادی، مهم‌ترین و حساس‌ترین بازه زمانی برای شکل‌گیری شخصیت کودک است.

آموزه‌های دینی درباره تربیت کودک

در آموزه‌های دینی اسلام، نیز بر اهمیت تربیت کودک و نقش والدین تأکید شده است. پیامبر اسلام (ص) همواره بر محبت به کودکان و مراقبت از آنان توصیه کرده‌اند. ایشان حتی در دوران جنینی نیز سفارش به مراقبت و دعا برای فرزندان داشته‌اند.

پیامبر خدا (ص) فرمودند: «کودکان را دوست بدارید و بر آنان رحم کنید.»

آن حضرت زمانی که از سوی مردم طائف مورد آزار قرار گرفتند و آنان ایشان را با سنگ‌ها هدف قرار دادند، فرشته کوه‌ها از ایشان اجازه خواست که دو کوه را بر سر آنان فرو بریزد. پیامبر (ص) فرمودند: «نه، من امید دارم که خداوند از صلب‌های آنها کسانی را به دنیا آورد که تنها خداوند را پرستند و چیزی را شریک او قرار ندهند.» ایشان همچنین بر انتخاب همسران صالح تأکید داشتند تا نسل صالحی تربیت شود. فرمودند:

«آیا شما را از بهترین زنانان آگاه نکنم؟» گفتند: «بله.» فرمودند: «بهترین زنان شما آنهایی هستند که فرزندان را، بامحبت، پوشیده و عقیف باشند.»

از امام صادق (ع) روایت شده است:

حضرت موسی بن عمران (ع) گفت: «پروردگارا، کدام یک از اعمال نزد تو برتر است؟» خداوند فرمود: «محبت به کودکان؛ زیرا من آنها را بر پایه توحید خود آفریده‌ام. پس اگر به آنان محبت کنید، به رحمت خود، آنان را وارد بهشت می‌کنم.»

نتیجه‌گیری

خانواده نخستین محیط اجتماعی کودک است که نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری شخصیت و هویت او دارد. توجه عاطفی و مراقبت از نوزادان، نه تنها باعث رشد سالم روانی و ذهنی آنان می‌شود، بلکه از بروز مشکلات رفتاری و روانی در آینده پیشگیری می‌کند. پدر و مادر هر دو مسئولیت‌هایی اساسی در تربیت کودک دارند و تعامل عاطفی ایشان با نوزاد، می‌تواند تأثیرات بلندمدتی بر زندگی کودک بر جای گذارد. با شناخت این نیازها و عمل به آنها، می‌توان نسلی آگاه، سالم و مقاوم در برابر چالش‌های زندگی تربیت نمود.

فرازهایی از خطبه‌های نماز جمعه

خطیب: دکتر شیخ عبدالعالی المنصوری

نعمت یا بلای جان!

امتحان در دنیا آن است که از گناهان ظاهری دوری کنیم. برای مثال، غیبت نکنیم؛ دوری از غیبت مطلوب و پسندیده است. این که از دروغ گفتن اجتناب کنیم نیز خوب و شایسته است. اما گاهی از برخی امور غافل می‌شویم و نمی‌دانیم که در حال گناه کردن هستیم. ما در گناهان غرق می‌شویم و در باتلاق گناهان می‌افتیم، بدون این که بدانیم در حال انجام گناه هستیم یا در گناه به سر می‌بریم. امام صادق (ع) در این حدیث توضیح می‌دهند و اشاره می‌کنند که حتی نعمت‌هایی که خداوند به مردم عطا کرده نیز می‌توانند محل امتحان باشند.

قرآن کریم به صراحت بیان می‌کند: ([خداوند] شما را به وسیلهٔ خیر و شر می‌آزماید).

تو امتحان می‌شوی با خیر، و امتحان می‌شوی با شر. حال اگر در مسیر دانش قدم برداری، که بهترین مسیر در زندگی دنیاست. بهترین مسیر در زندگی دنیا، مسیر دانش و دانشمندان است، چرا که این راه، راه حجت‌های خدا، پیامبران و فرستادگان است. اما با این حال، در همین مسیر نیز آزمایش می‌شوی. در این مسیر، ممکن است در یک وضعیت به برادر خود یا به مؤمنی دیگر حسادت کنی یا سعی کنی خود را برتر از دیگران بدانی؛ و مثلاً از گفتن «نمی‌دانم» خودداری کنی.

اهل بیت (ع) در روایت‌هایشان می‌گویند که نجات در سه چیز است، یکی از آنها این است که بگویی: «نمی‌دانم».

برادران، ما نمی‌توانیم همه چیز را بدانیم. ما نمی‌توانیم همه چیز را یاد بگیریم. ما تنها چیزهایی را می‌دانیم که به ما آموخته شده است و بسیاری از چیزها را نمی‌دانیم.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «یکی از موارد امتحانی که مؤمن در این دنیا با آن امتحان می‌شود نعمت‌هاست.» حالا ممکن است یک نفر امکانات ظاهری دنیا را داشته باشد، اما این‌ها نعمت نیستند.

قرآن کریم می‌فرماید: ([ای پیامبر،] اموال و اولادشان تو را به شگفتی نیندازد؛ خدا می‌خواهد آنان را با آنها در زندگی دنیا عذاب کند و جانشان در حالی که کافرنند، گرفته شود).

خب، این‌ها کافرنند. آیا خداوند عزوجل به آنها نعمت نداده است؟ همهٔ این‌ها کافرنند. این نعمت‌هایی که این کافران دارند مثل اموال، مقام و فرزندان، واقعاً نعمت هستند یا خیر؟ بسیاری از مردم این‌ها را نعمت می‌دانند، اما آیا حقیقتاً این‌ها نعمت هستند یا نه؟

قرآن می‌فرماید: (و هم کافرون)، یعنی او کافر است! آیا خداوند سبحان به او نعمت داده است؟ آیا این امکانات را نعمت بنامیم یا عذابی برای او بدانیم؟ چرا که در روز قیامت بابت آنها از او حسابرسی خواهد شد.

